

# آسیب‌شناسی جنبش‌های بیداری اسلامی در خاورمیانه در پرتو تجربیات انقلاب اسلامی

دکتر احمد رهدار<sup>۱</sup>

## مقدمه

در همه انقلاب‌ها سیر تحولات هم در آستانه پیروزی و هم پس از آن شتاب می‌گیرد و به طور طبیعی سرنخ برخی از این تحولات از مدیریت انقلاب خارج شده و حتی می‌تواند در جهت عکس آن عمل کند. از این رو، توجه دایمی به انقلاب‌ها از حیث انطباق تحولات با مبانی و آرمان‌هایش ضروری به نظر می‌رسد. بر این اساس، در خصوص بیداری اسلامی اخیر خاورمیانه عربی-اسلامی، در کنار توجه به فرصت‌ها و امیدها، توجه به آسیب‌ها و تهدیدها نیز به منظور مدیریت و جهت‌دهی صحیح آن لازم به نظر می‌رسد.<sup>۲</sup>

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه (قم)، دکترای علوم سیاسی (تهران) و رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اسلامی فتوح اندیشه (قم)

۲. آسیب‌شناسی جریان‌ها از این حیث ضروری است که مانع از آن می‌شود که تمناها و آرزوهای افراد جایگزین توصیف واقعی وضع موجود شود؛ به عبارت دیگر در آسیب‌شناسی، تمناها و آرزوها با فاصله گرفتن از واقعیت موجود، نقش شاقول و ترازو را نسبت به آن ایفا می‌کنند.





## آسیب‌های جنبش‌های بیداری اسلامی

برخی از مهم‌ترین این آسیب‌ها عبارت‌اند از:

### ۱. فقدان پایگاه تئوریک

بسیار واضح است که تنها تحولاتی می‌توانند پایدار بوده و به نتایج امیدبخشی ختم شوند که از یک اتاق فکر قوی و فعالی ناشی شوند. به عبارت دیگر تحولات تاریخی مادامی که به صورت تصادفی به وجود آیند، حتی اگر نتایج مثبتی هم داشته باشند، مقطعی و آنی خواهند بود و تنها در صورتی می‌توانند راه تاریخ را در جهت کمال بشری به پیش برند که توسط یک گروه فکری، مهندسی شوند. مهندسی کردن تحولات تاریخی البته نه به معنی پیش‌بینی کردن جزئیات آنها، بلکه به معنی طراحی جهت‌گیری‌ها و سوگیری‌های کلی آنهاست. به عنوان مثال در تجربه انقلاب اسلامی ایران، حضرت امام (س) با طراحی پایگاه «ولایت فقیه» نوعی ظرفیت قوی تئوریک برای جهت‌دهی به تحولات انقلابی ایجاد کردند؛ به گونه‌ای که همه تحولات قبل و بعد از پیروزی انقلاب با رجاع به این پایگاه قابلیت ارزیابی شدن داشتند. این در حالی است که متأسفانه موج اخیر بیداری اسلامی در خاورمیانه عربی فاقد یک پایگاه تئوریک جهت‌بخش می‌باشد. فقدان پایگاه مذکور تا بدان اندازه می‌تواند خطرناک باشد که انحراف جریان بیداری اسلامی و لغزیدن آن را (درست در آخرین مراحلش) در دام قالب‌ها و ساختارهای غرب-ساختارهایی که اساساً جریان بیداری اسلامی به منظور نفی و طرد آنها ایجاد شده- ممکن سازد.

متأسفانه جریان بیداری اسلامی در موج اخیرش تاکنون گامی جز سلب «آنچه را که نمی‌خواهد» برنداشته است و این بسیار طبیعی است که از درون سلب مطلق، ایجاب و اثبات زاده نمی‌شود و حتی مهم‌تر اینکه در پایگاه ایجاب و اثبات است که ماهیت «خود»، تبیین و تعریف شده و غیریت آن مشخص می‌شود. این بدین معنی است که منطقاً بدون داشتن یک طرح اثباتی که در آن، مبانی، اصول، روش‌ها و غایات مشخص شده باشد، امکان نفی و سلب از چیزی نخواهد بود. البته بی‌شک جریان بیداری اسلامی اخیر به دلیل ابتنا بر تاریخ و امواج پیشین خود و نیز به دلیل ظهورش در درون عالم اسلامی، درکی حتی روشن (اما نه به تفصیل) از ماهیت «خود» دارد و با تکیه بر همان درک، به سلب غیرش پرداخته است. با این همه، مادام که درک از خود، به تفصیل نرسد امکان نفی تفصیلی غیر نیز نخواهد بود و اگر غیر، به صورت حداکثری نفی نشود، امکان رخنه‌اش به درون ساحت خود وجود خواهد داشت. از همین رو، یکی از آسیب‌های

متأسفانه جریان بیداری اسلامی در موج اخیرش تاکنون گامی جز سلب «آنچه را که نمی خواهد» بر نداشته است و این بسیار طبیعی است که از درون سلب مطلق، ایجاب و اثبات زاده نمی شود

جدی جریان بیداری اسلامی اخیر، شفاف نبودن مرزهای وجودی آن با غرب- که در سراسر تاریخ بیداری همواره در قامت غیر آن جلوه کرده- می باشد. البته نباید پنداشت که شفاف شدن مرزهای مذکور با تشدید صوری سلب و نفی غرب ممکن می شود، بلکه نفی غیر تنها از طریق

یک نرم افزار و منطقی اثباتی به طور واقعی حداکثری می شود.

واقعیت این است که جهان اسلام سنی از زمان فروپاشی نظام خلافت تاکنون نتوانسته پایگاهی تئوریک برای جهت دهی به مسائل درون پارادایمی و برون پارادایمی خود تولید کند و در حالی که «پایگاه خلافت» از ظرفیت تئوریک مناسبی برای هدف مذکور برخوردار می باشد، متأسفانه به دلایل تاریخی (و به رغم تلاش برخی از افراد و جریان های عالم سنی) قابل احیا و باز تولید نمی باشد و این مسئله باعث شده تا آنها در شرایط «خلأ تئوریک» قرار گیرند که اگر بیش از اندازه تداوم یابد، به نوبه خود می تواند منجر به ایجاد شرایط «خلأ هویت»- که مرحله تشدید یافته «بحران هویت» است- شود. این در حالی است که جهان اسلام شیعی به ویژه با تولید «تئوری ولایت فقیه» و توفیق تبدیل آن به «نظام سیاسی» در دوره جمهوری اسلامی ایران، واجد یک پایگاه تئوریک مناسب و کارآمد شده است.

به نظر می رسد جهان اسلام سنی برای نیل به یک پایگاه تئوریک مناسب، یکی از سه گزینه را انتخاب کند: نخست اینکه «نظام خلافت» را احیا کند (امری که عقلانیت جمعی سنی از آن عبور کرده و تلاش برای احیا بسیار هزینه بر می باشد)؛ دوم اینکه در درون یکی از پایگاه های تئوریک عالم رقیبش قرار گیرد و البته تلاش کند که در آن عالم، حداقلی از ممیزات و تشخصات را برای خود حفظ کند (امری که ظاهراً بسیاری از سیاستمداران و نیز جمعی از نخبگان تسنن بدان تن داده و در موج اخیر بیداری اسلامی با مخالفت توده مسلمانان سنی قرار گرفته اند)؛ سوم اینکه با حفظ تراث تاریخی- اسلامی خود، به درون پایگاه تئوریک شیعه وارد شود و ضمن پذیرش آن به عنوان هسته سخت جریان بیداری اسلامی، بقا و تداوم خود را تضمین کند (امری که علاوه بر هزینه کم و سود بسیارش، عقلانیت جمعی توده مسلمانان سنی و جمعی از نخبگان سیاسی- فکری آنها بدان معطوف شده و از مقبولیت روزافزونی برخوردار است).





## ۲. فقدان پایگاه اقتصادی

هر چند پندار مارکس مبنی بر محور بودن اقتصاد و شیوه تولید در حرکت تاریخ، پنداری غلط و نادرست است، اما این مسئله نه بدین معنی است که تحقق تحولات بزرگ تاریخ بی‌نیاز از اقتصاد است، حتی معنوی‌ترین انقلاب تاریخ بشریت که در بعثت پیامبر آخر الزمان و ظهور دین اسلام جلوه یافته، در پیوندی نزدیک با امر معاش مردم رقم خورده است. به عنوان مثال نمی‌توان منکر نقش ثروت حضرت خدیجه (س) در گذار جامعه اسلامی از مصائب شعب ابی طالب (ع) بود. همچنان که نمی‌توان منکر نقش برخی تاکتیک‌ها<sup>۱</sup> و استراتژی‌های<sup>۲</sup> اقتصادی اسلام برای گذار جامعه اسلامی از برخی گردنه‌های تاریخی مثل وضعیت اقتصادی ماه‌های آغازین حضور در «مدینه النبی» شد. اهمیت اقتصاد در تحولات تاریخی به اندازه‌ای است که حتی اگر در برخی از آنها، عنصر «کافی» برای تحقق نباشد، بی‌شک یک عنصر «لازم» می‌باشد. جریان بیداری اسلامی نیز از قاعده تحولات بزرگ تاریخ استثنای نمی‌باشد و از این رو، تداوم این جریان مستلزم ایجاد یک پایگاه اقتصادی قوی به منظور برطرف کردن احتیاجات ضروری مردم می‌باشد. واقعیت این است که حتی اگر جریان مذکور به لحاظ نظری از قوی‌ترین استدلال‌ها برای تحقق و تداوم خود برخوردار باشد، مادام که نتواند مسائل ضروری معاش مردمی که انتظار همراهی آنها با خود را دارد برطرف نماید، امیدی به تأثیرگذاری ویژه آن نخواهد بود. به عبارت دیگر اگر جریان بیداری اسلامی علاوه بر مسائل کلی در حوزه نظر، طرحی برای مدیریت کثرات عینی زندگی افراد نداشته باشد، جریان رقیب (به‌ویژه جریان غرب) با جهت دادن و هماهنگ کردن الگوی زیستی مسلمانان می‌تواند بر حوزه نظر آنها نیز تأثیر بگذارد.

متأسفانه در اکثر کشورهای اسلامی، مسلمانان از نداشتن یک زندگی به‌طور نسبی مطلوب در رنج هستند<sup>۳</sup> و این امر معلول چندین مسئله می‌باشد: اول و مهم‌تر از همه اینکه کشورهای اسلامی به لحاظ تئوریک هنوز موفق به تولید یک الگو و مدل اقتصادی ویژه اسلامی که از سویی متمایز از الگوها و مدل‌های تمدن‌های رقیب و از سویی به لحاظ

۱. به عنوان مثال یکی از تاکتیک‌های اقتصادی پیامبر اسلام (ص) در آغاز هجرت به مدینه، جعل قانون ارث مهاجرین از انصار - تا پس از جنگ احد - می‌باشد.

۲. به عنوان مثال احکام خمس، زکات، انفاق و... از جمله استراتژی‌های اقتصادی اسلام به حساب می‌آیند.  
 ۳. اساساً در برخی از کشورهای اسلامی از جمله مصر، عامل اقتصاد (فقر، فساد و بیکاری) یکی از عوامل شتابزای انقلاب بوده است. مهم‌ترین منابع اقتصادی کشور مصر، گردشگری، کانال سوئز، سرمایه‌گذاری خارجی و مخابرات بوده است که تقریباً همه آنها پس از وقوع انقلاب دست‌خوش تغییر شده است. رک: اباذر برابری، «نگاهی به مصر یک سال پس از وقوع جنبش مردمی»، *آرمان* (سال نامه ۹۰)، ص ۱۴۵-۱۴۴.

عملی کار آمد باشد، نشده‌اند؛ دوم اینکه بسیاری از کشورهای اسلامی یا فاقد منابع اقتصادی متناسب با جمعیت خود هستند (مثل اندونزی) یا اگر هم واجد آنها هستند، توان لازم برای استحصال به کار گرفتن آنها را ندارند (مثل بسیاری از کشورهای آفریقایی)؛ سوم اینکه در برخی از کشورهای اسلامی که به هر دلیل، منابع اقتصادی قابل استحصال هستند، احیاناً حاکمان فاسدی حکومت می‌کنند که حقوق مردم را پایمال و ضایع می‌کنند (مثل عراق در دوره صدام)؛ چهارم اینکه در برخی از کشورهای اسلامی که همه موانع داخلی مفقود می‌باشد، استعمار به عنوان یک عامل و

مانع خارجی از طرز مختلف مانع پویایی اقتصادی آنها می‌شود (مثل ایران در دوره جمهوری اسلامی). از آنجا که در پروژه بیداری اسلامی مسئله سلب و نفی غرب پرننگ می‌باشد، ایجاد توطئه و سنگ اندازی از جانب غرب علیه جریان مذکور منتفی نخواهد بود. بی‌شک غرب در این مبارزه با سلاح اقتصاد به میدان خواهد آمد؛ سلاحی که از سویی خود از آن بهره‌وافر دارد و از سویی جریان مقاومت اسلامی از نداشتن یا کم‌داشتن در رنج است.

توجه داشتن به پایگاه اقتصادی جریان بیداری اسلامی از آن رو است که بدانیم رشد جریان مذکور زمانی منطقی و کارآمد خواهد بود که یک رشد ارگانیک و سیستمی باشد؛ به عبارت دیگر اگر جریان بیداری اسلامی - به‌ویژه در موج اخیر خود که نوعی مواجهه حداکثری با غرب پیدا کرده - از رشدی متوازن برخوردار نباشد، به گونه‌ای که مثلاً در حوزه فکر و فرهنگ مواجهه‌ای حداکثری و در حوزه معیشت و اقتصاد مواجهه‌ای حداقلی با غرب داشته باشد، به راحتی از جانب بخش‌های کمتر رشد کرده خود آسیب‌پذیر خواهد شد.

جهان اسلام سنی از زمان فروپاشی نظام خلافت تاکنون نتوانسته پایگاهی تئوریک برای جهت‌دهی به مسائل درون‌پارادایمی و برون‌پارادایمی خود تولید کند و در حالی که «پایگاه خلافت» از ظرفیت تئوریک مناسبی برای هدف مذکور برخوردار می‌باشد، متأسفانه به دلایل تاریخی قابل احیا و بازتولید نمی‌باشد و این مسئله باعث شده تا آنها در شرایط «خلأ تئوریک» قرار گیرند که این در حالی است که جهان اسلام شیعی به ویژه با تولید «تئوری ولایت فقیه» و توفیق تبدیل آن به «نظام سیاسی» در دوره جمهوری اسلامی ایران، واجد یک پایگاه تئوریک مناسب و کارآمد شده است



### ۳. فقدان ماشین تبلیغاتی

بیش از هر عامل دیگری، صورت‌بندی جهان معاصر به مدد رسانه تغییر یافته است. رسانه‌های مدرن قادرند تا هم سرعت تغییرات را شتاب دهند و هم قادرند تا اتفاقات ایجاد شده را در مقیاس وسیعی بپراکنند. با این همه، کارویژه اساسی رسانه‌های مدرن، نه قابلیت «حکایت‌گری»، بلکه توان «صورت‌گری» آنهاست. صورت‌گری رسانه‌های مدرن بدین معنی است که آنها می‌توانند پدیده‌ها را با بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی گزارش دهند. این ویژگی تا بدان حد قابلیت دارد که می‌توان یک پدیده را صددرصد خلاف واقع گزارش داد یا اینکه اساساً آن را در میان گزارش‌های دیگر چنان کم‌رنگ کرد که موجودیت آن مورد انکار واقع شود.

هر چند امواج گذشته بیداری اسلامی نیز در معرض «تحریف» قرار می‌گرفتند، اما مقیاس تحریف‌های گذشته - که بیشتر در تاریخ‌نگاری‌های مکتوب و شفاهی ظهور و بروز داشت - در مقایسه با تحریف‌های کنونی بسیار کمتر بوده است. به مدد رسانه‌های مدرن می‌توان هم گشت و هم خون‌بها گرفت؛ هم اشغال کرد و هم حق غرامت گرفت؛ هم زور گفت و هم در جای مظلوم نشست و... در چنین شرایطی اگر جریان بیداری اسلامی خود مجهز به رسانه‌ای قوی و فعال نباشد، به راحتی می‌تواند در افکار عمومی دنیا دست‌خوش تحریف شود. فقدان ماشین تبلیغاتی مناسب برای جریان بیداری اسلامی حداقل می‌تواند نتایج آن را بسیار محدود کرده و به نتایج مقطعی تقلیل دهد. واقعیت این است که غرب و برخی کشورهای هم‌سو با آن از جمله ترکیه، به دلیل در اختیار داشتن دستگاه‌های تبلیغاتی قوی، بسیاری از نتایج موج اخیر بیداری اسلامی را به راحتی به نفع خود مصادره می‌کنند. حتی جریان حزب‌الله لبنان و بیشتر از آن ایران که مجهز به رسانه‌های تبلیغاتی هم هستند، در رقابت تبلیغاتی با رسانه‌های غربی در شرایط پایین‌تری قرار داشته و همین امر باعث شده که نتایج کارهای بزرگ آنها کمتر در افکار عمومی دنیا تأثیر بگذارد.

به نظر می‌رسد جریان بیداری اسلامی به دلیل نوع مواجهه حداکثری که با غرب ایجاد کرده - و منطبق آن اقتضا دارد که در آینده شدیدتر هم بشود - در کنار دیگر اقدامات توسعه‌یاب خود، مسئله رسانه و تبلیغات را نیز جدی بگیرد. جریان بیداری اسلامی می‌تواند از ظرفیت‌های مختلف رسانه‌های مدرن از جمله ظرفیت‌های دیالوگی، فیلمی، اخباری و... در مقیاس‌های فکری - سنی متفاوت بهره‌برد؛ چرا که بسیاری از مردم ارتباط‌های تک‌سویه‌ای با رسانه‌های مدرن دارند. به عنوان مثال برخی از آنها فیلمی،

برخی اخباری، برخی علمی و... می‌باشند. جریان بیداری اسلامی لازم است از چنان توانمندی رسانه‌ای برخوردار باشد که بتواند عمده اهداف و برنامه‌های خود را با هر طیف از مردم در میان بگذارد. به عبارت دیگر رسانه، یکی از زبان‌هایی است که جریان بیداری اسلامی حداقل در شرایط امروزی لازم است بدان مجهز باشد.

#### ۴. فقدان وحدت زبانی

جهان اسلام شامل جغرافیایی گسترده به اندازه سراسر کره زمین است به گونه‌ای که به ندرت می‌توان منطقه و جغرافیایی یافت که در آن حداقلی از مسلمانان حضور نداشته باشند. «گسترده‌گی اقلیمی» که به‌طور طبیعی مستلزم کثرت زبان‌های ارتباطی می‌باشد، باعث شده تا ارتباط حداکثری مسلمانان با یکدیگر به سهولت صورت نگیرد. یکی از بهترین راه‌ها برای حل این معضل، انتخاب یک زبان مشترک اسلامی است. به نظر می‌رسد زبان عربی - که زبان قرآن و ادعیه و نصوص اسلامی است - از ظرفیت‌ها و شرایط بهتر و بیشتری برای شمولیت یافتن در همه کشورهای اسلامی برخوردار باشد و برای نیل به این هدف، به عنوان مثال می‌توان آموزش زبان عربی را در حد ارتباط‌گیری متوسط در همه کشورهای اسلامی در دستور کار قرار داد. بی‌شک اشتراک زبانی در نهایت به اشتراک فرهنگی و اشتراک در قواعد ارتباطی می‌انجامد.

واقعیت این است که یکی از مشکلات عمومی تر شدن جریان بیداری اسلامی ضعف‌های ارتباطی آن می‌باشد. به عنوان مثال بسیاری از جوانان حوزه تمدن ایرانی، شبه قاره هند، آسیای شرقی و... از کمترین آشنایی با زبان عربی برخوردار هستند. این مسئله باعث شده تا در جریان موج اخیر بیداری اسلامی در خاورمیانه عربی آنها به‌رغم میل‌شان نتوانند کمترین ارتباط را با جوانان انقلابی عرب‌زبان برقرار کنند. متأسفانه ارتباط‌گیرهای رسمی و دیپلماتیک نیز ظرفیت بسیار اندکی برای پیشبرد پروژه بیداری اسلامی دارند؛ چراکه منظور از ارتباط‌گیری صرف امکان صحبت کردن با یکدیگر نیست، بلکه منظور «هم‌سخنی» می‌باشد که بیشتر در درون گفتمان‌های واحد ممکن می‌شود و روش «ترجمه» در ارتباط‌گیری حتی اگر درون یک گفتمان واحد هم صورت بگیرد، آن را حداقلی می‌کند. از همین‌رو، مکرر شاهد بوده‌ایم که به دلیل فقدان هم‌سخنی، بسا ارتباط‌های حتی دیپلماتیک نیز کم‌نتیجه و گاه بی‌نتیجه مانده است. این در حالی است که به نظر می‌رسد میان گروه‌های اسلامی «اختلاف ادبیات» به مراتب بیشتر از «اختلاف محتوا» باشد.

اختلاف ادبیاتی میان گروه‌های اسلامی باعث می‌شود که به جای اصالت یافتن





جریان بیداری اسلامی لازم است از چنان توانمندی رسانه‌ای برخوردار باشد که بتواند عمده اهداف و برنامه‌های خود را با هر طیف از مردم در میان بگذارد. به عبارت دیگر رسانه، یکی از زبان‌هایی است که جریان بیداری اسلامی حداقل در شرایط امروزی لازم است بدان مجهز باشد

محتوای بیداری اسلامی شاهد نوعی «جنگ اصطلاحات» باشیم. به عنوان مثال در حالی که برای توصیف و تحلیل موج اخیر بیداری اسلامی در خاورمیانه عربی مقالات زیادی در خصوص تفاوت «بیداری اسلامی» و «بهار عربی» نوشته شده، نوشته‌های اندکی وجود دارند که چپستی اسلامی بودن جریان را تبیین کنند که مثلاً آیا اسلامی بودن یک جریان به تشریح قانون‌های اسلامی در آن است یا اتخاذ مبنا و غایت اسلامی،

داشتن رهبر اسلامی، اتخاذ روش‌های اسلامی در فرآیند عمل و... به عنوان مثال آیا جنبشی مثل جنبش وال استریت در امریکا که -از آنجا که در اعتراض به ظلم و استعمار سرمایه‌داری و در دفاع از اکثریت استثمارشده می‌باشد- معطوف به خواسته‌های انسانی (اسلامی) است، یک جنبش اسلامی محسوب می‌شود یا خیر؟ همچنان که آیا جنبش‌هایی مثل القاعده یا جنبشی که (هم‌زمان با جنبش‌های اسلامی در مصر، بحرین، یمن و...) هم اینک در سوریه و در هم‌سویی کامل با سیاست‌های اسرائیل و امریکا شکل گرفته، به صرف اینکه مجریان آنها به لحاظ اسمی مسلمان بوده و ظاهراً به نام اسلام هم شعار می‌دهند، جنبش‌هایی اسلامی هستند یا خیر؟

تجربه نشان داده است که به دلیل ناآشنایی جریان‌های مختلف اسلامی با ظرافت‌های زبانی یکدیگر (و البته، به ضمیمه ناآشنایی آنها با حساسیت‌های قومی و...) به رغم اشتراکات زیادی که میان آنها وجود دارد، نتایج ارتباطات آنها هرگز حداکثری نشده است. بسا محتوایی که اگر «قالب‌های بیانی» آنها تغییر یابند، امکان‌های پذیرش و مقبولیت‌شان نیز تغییر می‌یابد. از همین رو، جریان بیداری اسلامی به منظور حداکثری کردن نتایج و پیامدهای خود ناگزیر از حداکثری کردن ارتباطات درونی خود می‌باشد؛ امری که در هر حال، ارتباط و وثیقی با امکان‌های زبانی پیدا می‌کند.

##### ۵. حاکمیت قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی

مقولات فرهنگی به اندازه‌ای در جان و روح آدمیان رسوب و رسوخ می‌کنند که حتی آنگاه که تصور می‌رود که از بین رفته‌اند، امکان بازگشت و حتی غلبه آنها وجود دارد. البته همچنان که مرگ فرهنگ به راحتی صورت نمی‌گیرد، تولد ابتدایی آن نیز چنین است. تجربه تاریخی نشان داده است که فرهنگ‌ها حتی در هنگامی که تعطیل و خاموش



به نظر می‌رسند، به صورت پنهان بر ناخودآگاه آدمیان تأثیر می‌گذارند و در این میان، تفاوتی میان اجزای مثبت و منفی فرهنگ وجود ندارد.

یکی از آسیب‌های موج‌اخیر بیداری اسلامی این است که گرفتار لایه‌های منفی فرهنگ عربی شود که بی‌شک یکی از آنها روحیه قبیله‌گرایی و تا حدودی قوم‌گرایی اعراب می‌باشد؛ روحیات مذکور تا بدان حد در میان اعراب به صورت ریشه‌ای و گسترده وجود دارد که می‌توان گفت که بسیاری از آنها قبل و بیش از آنکه مسلمان باشند، عرب هستند. نمونه بارز این نوع قوم‌گرایی مفرط را می‌توان در موضع‌گیری «حماس» پس از اعدام صدام و کشته شدن بن‌لادن مشاهده کرد که در حالی که حماس جریانی ضد امریکایی - اسرائیلی می‌باشد، تنها به دلیل وجود روحیه مذکور، در موضع حمایت از نوکران و هم‌دستان امریکا قرار گرفت. علاوه بر روحیه قوم‌گرایی که به طور کلی در میان اعراب وجود دارد، روحیه قبیله‌گرایی نیز در برخی از کشورهای عربی به صورت افراطی مشاهده می‌شود. وجود چنین روحیاتی می‌تواند پروژه بیداری اسلامی را در آخرین مراحل آن - که در تعیین نمایندگان، وزرا و حاکمان متعین می‌شود - به خطر اندازد. طرفه اینکه غرب نیز برای تأثیرگذاری بر روند پروژه بیداری اسلامی و ایجاد انحراف در آن بر حفظ و تشدید کردن روحیه قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی اعراب اصرار می‌ورزد که به عنوان مثال به لیبی پساقذافی می‌توان اشاره کرد.

برای گرفتار نیامدن پروژه بیداری اسلامی در گرداب تعصبات قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی لازم است مسلمانان از نوعی عقلانیت و بصیرت ارتقایافته برخوردار شوند. تجربه نشان داده است که به هر میزان که افق بیداری اسلامی نزد مسلمانان دورتر جلوه کرده، رویکردهای تنگ قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی رنگ باخته‌اند. به عبارت دیگر لازم است مسلمانان به ظرفیت‌های فراقومی، فراقبیله‌ای و حتی فرامذهبی‌ای که جریان بیداری اسلامی می‌تواند در مقیاس جهان اسلام و حتی فراتر از آن ایجاد کند، آگاهی تفصیلی بیابند. در این صورت آنها با مسائل، موانع و حتی منافی در مقیاس‌های وسیع روبه‌رو می‌شوند که به وضوح درمی‌یابند که ظرفیت‌های قومی و قبیله‌ای صرف برای مواجه شدن با آنها کفایت نمی‌کند و برای نیل به مقصود مذکور لازم است ظرفیت‌های دیگر اقوام و قبایل اسلامی نیز به مدد طلبیده شوند.

#### ۶. تقلیل «موضوع» به «مسئله»

واقعیت این است که موج‌اخیر پروژه بیداری اسلامی از آغاز تاکنون بیشتر از طریق مسئله‌هایش مورد پژوهش و تأمل محققان و صاحب‌نظران قرار گرفته است. این در



حالی است که برای فهم ماهیت پروژه مذکور، مادام که در حال شدن است، لازم است از تقلیل آن به مسئله پرهیز شود.<sup>۱</sup> رویکردهای مسئله‌محور در شرایط تثبیت و تکمیل پروژه‌ها کارآمدترند تا در شرایط تکوین آنها. اساساً پروژه علم با رویکردهای مسئله‌محور حداکثر تورم می‌یابد نه تکامل و آنچه باعث تکامل آن می‌شود، رویکردهای کل‌نگر و هولستیک است نه رویکردهای جزءنگر.<sup>۲</sup> از این رو، لازم است پروژه بیداری اسلامی نیز با همه مسائل خرد و کلانش در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی یک‌جا مورد تأمل و بررسی قرار گیرد. رویکرد کل‌نگر به پروژه مذکور اقتضا دارد تا فرصت‌ها و تهدیدهای مربوط به آن هم‌زمان مورد ملاحظه قرار گیرند. ضمن اینکه در رویکرد کل‌نگر، امکان فراروی از مطالعات پدیدارشناختی - که موضوع مورد پژوهش را بین‌الهللین و با قطع نظر از ارتباطات بیرونی آن بررسی می‌کند - وجود دارد و به همین علت، می‌تواند موج‌خیز بیداری اسلامی را از سویی با تبار و گذشته آن و از سویی با حال و آینده آن مورد بررسی قرار دهد.<sup>۳</sup>

معمولاً کسانی که با حوزه اجرا سروکار دارند بیشتر رویکردهای جزءنگر و کسانی که با حوزه علم و نظر سروکار دارند بیشتر رویکردهای کل‌نگر را استخدام می‌کنند. اساساً یکی از آسیب‌های موج‌خیز بیداری اسلامی این است که در حالی که در کشورهای اسلامی، «نخبگان» مشغول به تحلیل نظری هستند، «سیاست‌مداران و کارگزاران» کنش‌گران واقعی اجتماع شده‌اند. به عبارت دیگر به دلیل خلأ حضور نخبگان در عرصه عینیت، کنش‌گران سیاسی - اجتماعی تبدیل به «چهره» جهان اسلام گشته‌اند. این مسئله باعث شده تا به دلیل اینکه چهره‌های به واقع ناچهره مذکور نمی‌توانند حاملان مناسبی از داشته‌های زیاد اسلامی برای جریان بیداری اسلامی باشند، جریان مذکور ظرفیت عظیمی را که به درستی می‌توانست پشتوانه عملی - نظری‌اش باشد از دست

۱. «واضح است که این پیش‌فرض‌ها که وقایع‌نگاری اسلام‌گرایی را متأثر از خود کرده است، مبتنی بر خوانش مسأله‌محور (problematic) جنبش‌های اجتماعی به طور کل و جنبش‌های اسلام‌گرا به طور خاص است. واقعیت‌های تجربی از اسلام‌گرایی نیازمند این است که ما دیدگاهی پیچیده و چندوجهی را برای روایت‌مان برگزینیم». اسلام‌گرایی و نظریه جنبش اجتماعی، ص ۹۴.

۲. به نظر می‌رسد یکی از عللی که پژوهش‌های علمی - به‌ویژه پایان‌نامه‌های دانشگاهی ما - نتوانسته‌اند تا سهمی بسزا در پروژه تولید و تکامل علوم داشته باشند، اصرار بر مسئله‌محور بودن آنهاست. این در حالی است که اساساً برای فهم برخی از موضوعات پژوهشی از جمله موضوعاتی که تنها از طریق رویکردهای جریان‌شناختی قابل بررسی هستند، ناگزیر از اتخاذ روش‌های کل‌نگر و نه جزءنگر هستیم.

۳. علاوه بر اینها، از آنجا که در رویکردهای جزءنگر، تحلیل بر استحصاء کامل جزئیات مبتنا یافته، در صورت عدم استحصاء کامل آنها (که در اکثر موارد چنین است)، با تحلیل‌های ناقص روبه‌رو خواهیم بود. این در حالی است که رویکردهای هولستیک از آنجا که بیشتر به «جاده» نظر دارند تا به «ماده»، فقدان استحصاء کامل اجزا نمی‌تواند به اساس تحلیل‌شان ضربه‌ای وارد کند.

یکی از آسیب‌های موج  
اخیر بیداری اسلامی این  
است که گرفتار لایه‌های  
منفی فرهنگ عربی شود که  
بی‌شک یکی از آنها روحیه  
قبیله‌گرایی و تا حدودی  
قوم‌گرایی اعراب می‌باشد

بدهد. بازنگری در این مسئله به ویژه در مورد انقلاب  
اسلامی ایران ضرورتی مضاعف دارد؛ چراکه به دلیل  
معضل مذکور، تاکنون جریان بیداری اسلامی به صورت  
حداقلی از ظرفیت‌های انقلاب اسلامی بهره برده است.  
این در حالی است که ورود نخبگان علمی جهان اسلام  
به عرصه عینیت باعث می‌شود تا از سویی تأملات نظری  
آنها فرصت تست و آزمون پیدا کند و از سویی حوزه عمل  
اسلامی مستظهر به پشتیبانی حوزه نظر باشد.

تاریخ همه جنبش‌ها و انقلاب‌های بشری گواه است که «شور عمومی» بیشتر در  
مرحله گذار از وضع سابق به وضع لاحق مفید است و در مرحله تثبیت و تکامل، بیشتر  
این «شعور نخبگانی» است که نقش آفرینی می‌کند. شعور نخبگانی جز در مورد افراد  
کاریزما- که ظهور آنها در تاریخ، بسیار اندک می‌باشد- برای اینکه تأثیرگذاری حداکثری  
داشته باشد، باید در قالب‌های «نهادی» و «فانونی» جریان یابد و این مسئله جز با ورود  
نخبگان به عرصه مدیریت عینی ممکن نمی‌شود. البته واضح است که ورود مذکور نباید  
به گونه‌ای باشد که نخبگان را تبدیل به کارگزاران کند، بلکه آنچه مهم است این است  
که نسبت‌ها به گونه‌ای تنظیم شود که همواره تفکر و اندیشه، حوزه سیاست و عمل را  
راهبری کند و نه برعکس.

#### ۷. تصعید «موج» به «اوج»

تقریباً همه جنبش‌ها و نهضت‌ها در مرحله‌ای از تاریخ خود به دلیل غلبه شور اجتماعی  
بر شعور نخبگانی دچار افراط و تفریط می‌شوند. البته در بسیاری از آنها، تحقق برخی  
خواسته‌های انقلابیون کم‌کم شور اجتماعی را فرو می‌نشانند، اما همیشه منحنی  
جنبش‌ها این گونه نیست، بلکه گاهی اوقات در مرحله افراط، شعارها یا روش‌های  
اشتباهی به وجود می‌آیند که در ادامه به راحتی کنار نمی‌روند؛ یا در همان ابتدا با  
تصلب‌شان باعث شکست نهضت شده یا در ادامه تبدیل به عرف شده و به تدریج عامل  
ضعف نهضت می‌شوند.

جامعه از جهاتی چند مثل فرد است: هم دارای حافظه و هم دارای هاضمه است.



همچنان که نه حافظه انسانی به یکباره اوج می‌گیرد<sup>۱</sup> و نه هاضمه‌اش به یکباره می‌تواند پر شود؛<sup>۲</sup> حافظه و هاضمه جامعه نیز نسبت به آنچه وارد آن می‌شود حساس بوده و واکنش نشان می‌دهد.<sup>۳</sup> واقعیت این است که رشد یک جامعه درست مثل رشد یک انسان، کند و آرام است و البته همچنان که برخی مقاطع مثل دوره بلوغ در رشد انسان ویژه بوده و از سرعت بیشتری برخوردار است، رشد جامعه نیز در برخی مقاطع تاریخی مثل دوره جنبش‌ها و نهضت‌ها سرعت می‌گیرد، اما هم رشد انسان در دوره بلوغ و هم رشد جامعه در دوره جنبش‌ها اگر از چنان سرعتی برخوردار گردد که زیاده خارق‌العاده جلوه کند، خطرناک است. والدین نه فقط تقاضای فرزندشان - که به اقتضای دوره بلوغ بر صورتش مورویده و بدنش رشد کرده - مبنی بر همسرگزینی و ازدواج را به جد نمی‌گیرند، بلکه آن را زود هنگام و انحراف از مسیر طبیعی رشد و کمالش می‌پندارند. آگاهان به قواعد حرکت و رشد جوامع نیز ادعای جامعه‌ای را که سال‌ها تحت ظلم و استثمار و استعباد بوده و بنا به دلایلی موفق به براندازی حاکمان خود شده، مبنی بر رهبری جهان یا لاقلاً بخشی از جهان که دیروقتی است آزادی را تجربه کرده نمی‌پذیرند.

واقعیت این است که کشورهایی که اینک موج اخیر بیداری اسلامی را در حال تجربه کردن هستند، حداقل چندین دهه است که تحت حکومت‌های نظامی<sup>۴</sup> وابسته به غرب استثمار شده‌اند و طی این فرآیند استثمار از مدنیت و پیچیدگی‌های مدیریتی آن بالنسبه بازمانده‌اند. ملت‌های این حکومت‌ها هر چند توانسته‌اند حاکمان خود را سرنگون کنند، اما آنها بی‌شک تا الگو و رهبر شدن راهی بس دور و دراز دارند.

۱. تدریجی بودن نظام‌های تعلیم و تربیت بر درکی از انسان استوار است که رشد و کمال دفعی در آن را استثنا و نه قاعده می‌داند. تجربه تاریخی نیز گواه است که به جز افرادی که به شکلی خارق‌العاده به یکباره حافظه اشباع‌شده‌ای پیدا کرده‌اند (مثل انبیای الهی)، عموم مردم، حتی نخبگان آنها به تدریج حافظه پر شده و فعال شده‌ای پیدا کرده‌اند.

۲. رژیم‌های غذایی پزشکی که یکباره زیادخوری یا کم‌خوری را تجویز نمی‌کنند نیز بر درکی از بیولوژی انسان استوارند که از پذیرش دفعی وضعیت بسیار متفاوت نسبت به وضعیت پیشین امتناع دارد.

۳. از همین روست که مصلحان اجتماعی نه از جامعه خود انتظار دارند که راه صدساله را یک‌شبه طی کنند و نه خود، بر نامه‌های تکاملی جامعه را به یکباره بدان‌ها تعلیم می‌دهند. همچنان که یک معلم به رغم اینکه مسائل پیچیده را نیز می‌داند، اما برای دانش‌آموز خود تنها در حد فهمش مسائل را بیان می‌کند، در مورد جامعه نیز، چه بسا فعالیت فاعل (مصلحان) کامل و قابلیت قابل (جامعه) ناکامل باشد.

۴. به عنوان مثال در مصر، از کودتای ۱۹۵۲ که جمال عبدالناصر، ملک فاروق را کنار زد و نظام جمهوری را ایجاد نمود، تا کنون حکومت‌های نظامی به ترتیب توسط جمال عبدالناصر، انور سادات و حسنی مبارک روی کار بوده‌اند که حداقل دو شخص اخیر از وابستگان سیاسی به غرب، امریکا و اسرائیل بوده‌اند. حتی پس از سقوط مبارک نیز همچنان شورای نظامی به رهبری طنطاوی روی کار آمده است. حکومت‌های نظامی به خودی خود بد نیستند، بلکه وابستگی آنها به بیگانگان و اتخاذ سیاست‌های ضد مردمی شان مسئله‌ساز است.

توجه به این نکته از دو جهت مهم است: نخست اینکه ملت انقلابی و مجرب ایران نباید از ملت دربند تازه رهاشده (مثل مصر) انتظار داشته باشد که سیاست‌های داخلی و خارجی خود را در همان سطح از مواجهه‌ای که خود با غرب و مستکبران تنظیم کرده، تنظیم کنند. واقعیت این است که ملت ایران در فرآیند انقلابی بودنش از چنان ظرفیتی برای تحمل دردها و مصائب برای نیل به آرمان‌های انقلابی‌اش برخوردار شده که حتی با مجموع ظرفیت‌های ملت‌های

برای گرفتار نیامدن پروژه بیداری اسلامی در گرداب تعصبات قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی لازم است مسلمانان از نوعی عقلانیت و بصیرت ارتقایافته برخوردار شوند. تجربه نشان داده است که به هر میزان که افق بیداری اسلامی نزد مسلمانان دورتر جلوه کرده، رویکردهای تنگ قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی رنگ باخته‌اند. به عبارت دیگر لازم است مسلمانان به ظرفیت‌های فراقومی، فراقبیله‌ای و حتی فرامذهبی‌ای که جریان بیداری اسلامی می‌تواند در مقیاس جهان اسلام و حتی فراتر از آن ایجاد کند، آگاهی تفصیلی بیابند

مذکور هم قابل مقایسه نیست و راز این مسئله در این نکته نهفته است که آنها به چنان درک عمیقی از مفاهیم آرمانی‌شان (مثل عدالت، آزادی، استقلال و...) دست یازیده‌اند که دردها و مصائبی مثل جنگ، تحریم، تورم و... را برای نیل بدان‌ها خود به جان می‌خرند. ملت‌های عرب هر چند بی‌شک از انگیزه و ظرفیت بالقوه بالایی برای تکامل و رشد برخوردار هستند، اما نکته این جاست که در برخی موارد، گذر زمان و کسب تجربه شرط لاینفک تکامل است و تا زمانی که آنها طی زمانی نسبتاً طولانی از فرآیند انقلابی‌شان بزرگ شدن را تجربه نکنند، تکامل حاصل نخواهد شد؛ چراکه در تاریخ و جوامع، «تکامل» اتفاق می‌افتد نه موتاسیون و جهش.<sup>۱</sup>

دوم اینکه ملت‌های انقلابی عرب اگر از سر تعصبات قومی-مذهبی و با این استدلال که آنها نیازی به حمایت دیگر کشورهای اسلامی ندارند، تن به رهبری و زعامت ایران انقلابی نداده یا لاقلاً از تجارب آن به نفع خود بهره نبرند، سخت در اشتباه خواهند بود؛ چراکه نه حافظه تاریخی آنها به یک‌باره می‌تواند قواعد پیچیده بازی آزادی،

۱. به نظر می‌رسد رهبران اسلام‌گرای موج اخیر بیداری اسلامی در خاورمیانه عربی به درستی تشخیص داده‌اند که آنها در مراحل آغازین مبارزه خود نباید به همان کم و کیفی که ایران خود را با جهان استکبار درگیر کرده، درگیر کنند. از این رو، تصریح راشد الغنوشی به اینکه «من خمینی نیستم و نمی‌خواهم باشم» نه از سر عناد با جمهوری اسلامی، بلکه از سر زمان-مکان‌شناسی و واقع‌بینی وی می‌باشد. حتی تفسیر این واقع‌بینی این نیست که آنها از سر تاکتیک چنین رویکردی را اتخاذ کرده‌اند؛ چراکه اساساً فهم آنها نیز در متن و درون بستر تحولات و تجربه تاریخی رشد می‌کند. به عبارت دیگر موضع رهبران اسلام‌گرای موج بیداری اسلامی اخیر، در قبال نحوه مواجهه آنها با غرب و حتی با ایران، صرفاً یک تاکتیک نیست، بلکه آنها با درک درست از داشته‌های (اندک) خود، انتظارانشان را رقم می‌زنند.





استقلال، عدالت و... را به طور کامل درک کند و نه هاضمه جامعه آنها به راحتی می تواند آن لقمه های بزرگ را هضم کند. به عبارت دیگر آنچه در خصوص ملت های مذکور واقع بینانه می باشد این است که آنها در این جنبش بیداری اسلامی ظرفیت موج سواری را دارند، اما همچنان به نظر می رسد آنها برای اوج سواری آمادگی لازم را کسب نکرده اند.

### ۸. فقدان رهبری واحد

تشبیه جامعه به فرد از جهات متعدد تشبیه خوبی است. ارگانسیم فرد برای تکامل و رشدش ناگزیر از هماهنگی اجزا می باشد. حسب اختلاف دیدگاه ها، قلب یا مغز انسان نقش فرماندهی اعضا را بر عهده دارد و هر گونه خلل در آنها توازن و تناسب رفتاری انسان را به هم می زند. در ارگانسیم جامعه، هر فرد به مثابه یک عضو می باشد. ظاهر انسان های درون یک جامعه وجودی مستقل از یکدیگر دارند، اما در حقیقت این گونه نیست، آنها نه فقط به یکدیگر مرتبط هستند، بلکه تأثیر و تأثر آنها در یکدیگر بسیار زیاد می باشد به گونه ای که علاوه بر رفتارهای ظاهری، حتی خلق و خوی یکدیگر را نیز اثر می برند. هماهنگ کردن اجزای جامعه نیازمند یک مرکز فرماندهی است؛ فرماندهی که نمی تواند بدون واجدیت واقعی شروط رهبری،<sup>۱</sup> صرفاً موقعیت خود را به صورت «اعتباری» به دست آورده باشد. همچنان که نمی توان فرماندهی بدن را برای غیر از قلب و مغز، اعتبار کرد و مثلاً آن را «دوره ای» تعریف نمود، فرماندهی اجتماع نیز صرفاً اعتباری نخواهد بود و در جایی رقم می خورد که به واقع، شرایط لازم برای رهبری در آن وجود داشته باشد. جنبش های اجتماعی در شرایطی به وجود می آیند که جامعه انسانی در حال زایمان قرار می گیرد. زایمان هر چند هم طبیعی صورت بگیرد، بدون وجود قابله هم سخت و هم خطرناک است. این قابله ها هستند که زایمان را تسریع می بخشند و با مواظبت اولیه - اما اساسی و مهم - خود از نوزاد، مانع از مرگ یا ناقص الخلقه شدنش می شوند. جامعه ای که در حال زایمان است، نیازمند رهبری است که بتواند ضمن تسریع فعلش، از «جهت» آن پاسداری کند. رهبران اجتماعی با طراحی جاده حرکت، مانع از انحراف جامعه در غیر مسیر مطلوبش می شوند.

جنبش های ناظر به بیداری اسلامی نیز از قواعد کلی جنبش های اجتماعی پیروی می کنند؛ آنها نیازمند به رهبرانی هستند که هم افق اجتماع را شفاف تر از دیگران درک

۱. از آنجا که در اکثر موارد، فرماندهان همان رهبران هستند، در نوشتار حاضر این دو، مترادف در نظر گرفته شده اند، اما واضح است که «رهبر» غیر از «فرمانده» بوده و هیچ منعی ندارد که در مواردی، رهبری یک نهضت با فرماندهی آن متفاوت بوده باشد. در موارد مذکور، این فرماندهان هستند که تحت امر رهبران عمل می کنند و نه برعکس.

تاریخ همه جنبش‌ها و انقلاب‌های بشری گواهِ است که «شور عمومی» بیشتر در مرحله گذار از وضع سابق به وضع لاحق مفید است

کرده باشند و هم به فرآیند حرکت از موقف به افق واقف باشند. به نظر می‌رسد جای چنین رهبرانی در موج اخیر بیداری اسلامی در خاورمیانه خالی است، بلکه شاید بتوان گفت اساساً موج مذکور فاقد رهبری پیشینی می‌باشد، هر چند به صورت پسینی و از طریق جهت‌گیری‌هایی که توسط انقلابیون صورت گرفته می‌توان تشخیص داد که آنها درون

پازل چه جریانی بازی می‌کنند. رهبری پیشینی یعنی کسی که مردم با فتوای او به پا خیزند و با فتوای او آرام گیرند و بسا در مواردی هم برخلاف میل‌شان و از سر تعبد از وی اطاعت کنند.<sup>۱</sup>

تنها منبعی که می‌تواند برای جنبش‌های اجتماعی، رهبری واجد شرایط آن را تولید کند، منبع فقه اسلامی است که البته در تاریخ اسلام، در دو جریان شیعه و سنی از جایگاه متفاوتی برخوردار بوده و مسیر متفاوتی هم پیموده است. به عنوان مثال فقه شیعی به دلیل اینکه در بخش قابل ملاحظه‌ای از تاریخ خود رهبری جریان اپوزیسیون را بر عهده داشته، هم تجربه رهبری جنبش‌ها را داشته و هم انگیزه آن را. این در حالی است که فقه سنی به دلیل اینکه در بخش قابل توجهی از تاریخ خود به عنوان بخشی از پازل حکومت و در آن بوده، اساساً فاقد تجربه رهبری جنبش‌های اجتماعی می‌باشد. با این همه، به نظر می‌رسد پس از سقوط دستگاه سیاسی خلافت شرایط اجتماعی برای رهبری فقه تسنن مهیا گشته است و در صورت فاصله گرفتن فقیهان سنی از حاکمان‌شان،<sup>۲</sup> فقه سنی نیز می‌تواند رسالت رهبری اجتماعی را عهده‌دار شود.

بر خلاف آنچه برخی مطرح می‌کنند که عصر رهبری واحد که از مقبولیت عام برخوردار باشد به سر آمده، به نظر می‌رسد فقدان یک رهبر واحد برای مدیریت جنبش‌ها باعث

۱. چنین توصیفی از نقش رهبران در مدیریت جنبش‌های اجتماعی، هر چند متضمن همگن و هارمونیک بودن نسبی جنبش‌های واجد رهبر می‌باشد، اما هرگز به معنی غیر عقلانی بودن اطاعت از رهبر نمی‌باشد؛ چراکه عقلانیت اطاعت از رهبر هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی قبل از رهبر شدن فرد به اثبات می‌رسد. از این رو، این گفته که «افکار عمومی و مفسران، اغلب صدای رهبران را به قیمت سکوت صدای دیگران - متن‌های پنهان - می‌شنوند» (اسلام‌گرایی و نظریه جنبش/اجتماعی، ص ۹۴) ضرورتاً درست نمی‌باشد، بلکه می‌توان گفت که در بسیاری موارد، صدای رهبران نماینده و نمایاننده صدای دیگران است.

۲. فاصله گرفتن فقیهان سنی از حاکمان جوامع اسلامی بدین علت تجویز می‌شود که الگوی حکومت (مثل سیستم ریاست جمهوری، نخست‌وزیری و...) در جوامع مذکور ناشی از معرفت‌های اسلامی نمی‌باشد و لذا در مواردی که الگوی حکومت، الگویی ناشی از معارف اسلامی باشد (مثل حکومت خلیفه در تجربه اهل سنت و حکومت ولی فقیه در تجربه شیعه)، کمال فقه و فقیه در همکاری با حکومت خواهد بود.



می‌شود<sup>۱</sup> تا اولاً خواسته‌های انقلابیون از سطح نیازهای موجود، مادی و دم‌دستی به نیازهای معنوی، اساسی و کلان فراتر نرود (با هزینه زیادی چنین نتیجه‌ای به دست آید)؛ ثانیاً خواسته‌های انقلابیون تنها در حوزه سلب (مثلاً سرنگونی حاکم وقت) وحدت داشته باشد و در حوزه‌های ایجابی و اثباتی به تشمت و تضاد برسد؛ ثالثاً خواسته‌های انقلابیون در صورت انحراف یافتن همچنان ادامه یافته و کمتر فرصت تعدیل و تصحیح پیدا کند. در مجموع، کارویژه مهم رهبر در جنبش، علاوه بر نیاز حلی، نیازسنجی و نیازسازی مناسب با آرمان‌های اولیه انقلاب و هدایت رابطه مردم و نیازهای‌شان می‌باشد.

### ۹. تغییر صورت به جای سیرت

انقلاب‌های اسلامی با انقلاب‌های مدرن از این حیث متفاوت هستند که در انقلاب‌های دینی فرآیند انقلاب و تغییر از درون انسان شروع شده و سپس عرصه‌های بیرونی آن را درمی‌نوردد. این در حالی است که در انقلاب‌های مدرن مبدأ تغییر بیرون انسان است که البته ممکن است در نهایت به درون آن نیز کشیده شود. به عبارت دیگر در انقلاب‌های دینی، صورت، رنگ سیرت را به خود می‌گیرد و در انقلاب‌های مدرن، برعکس، سیرت از صورت تأثیر می‌پذیرد. وقتی در فرد یا قومی انقلاب ایجاد می‌شود، به سرعت بر همه افکار، رفتار، روابط و آمال آن تأثیر می‌گذارد به گونه‌ای که انگار راه چندساله، یک‌شبه طی می‌گردد. نتایج انقلاب آن قدر زیادند که تحصیل آنها برای هر کسی می‌تواند هوس برانگیز باشد. موج اخیر بیداری اسلامی نیز، درون قوم عرب خاورمیانه انقلاب ایجاد کرده و به سرعت بسیاری از نتایج خود را بر آنها عیان کرده است: درک لذت آزادی، عزت، استقلال و... که البته برای دشمنان‌شان گران تمام شده است و از همین رو، تلاش می‌کنند تا اگر نتوانند وضع سابق را برقرار کنند، حداقل در جهت و ماهیت وضع لاحق تصرف کنند.

یکی از روش‌های شایع غرب برای تصرف در مفاهیم هویت‌بخش دینی، «تصرف تفسیری» می‌باشد؛ بدین معنی که ضمن حفظ صورت مفاهیم مذکور، تفسیری از آن ارائه می‌دهد که ضد دینی است. «انقلابیون همچنان باید مراقب هدف تراشی‌ها

۱. البته در شرایط ویژه شاید «شورای رهبری» نیز بتواند رسالت رهبر واحد را بر عهده گیرد، اما رهبری شورایی هرگز نمی‌تواند به عنوان یک الگوی الترناتیو در شرایط عادی جایگزین رهبری واحد شود؛ چراکه اساساً مدیریت امری طولی - و نه عرضی - می‌باشد و از همین رو، حتی در زمانی که دو یا چند معصوم هم وجود داشته‌اند، رهبری و امامت جامعه تنها به یکی از آنها واگذار شده، همچنان که هیچ‌دو نبی اولوالعزمی نیز هم‌زمان رسالت جهانی پیدا نکرده‌اند.





و تلاش‌هایی که برای تغییر شعارها صورت می‌گیرند باشند. بی‌شک غرب می‌کوشد انقلاب‌ها را تبدیل به ضد انقلاب کرده و نهایتاً با بازسازی رژیم‌های قدیمی به شیوه جدید و تخلیه احساسات توده‌ها و جابه‌جایی اصول و فروع و تغییر مهره‌های خود و اصلاحات صوری و تصنعی و ظاهرسازی دموکراتیک دوباره برای ده‌ها سال دیگر سیطره خود بر جهان عرب را حفظ کند. غرب در دهه‌های بیداری اسلامی و به‌ویژه سال‌های اخیر پس از شکست‌های پیاپی از ایران، افغانستان، عراق، لبنان و فلسطین و اینک مصر و تونس کوشیده است پس از شکست تاکتیک اسلام‌ستیزی و خشونت علنی به تاکتیک بدل‌سازی و تولید نمونه‌های تقلبی دست بزند تا عملیات تروریسم مردمی را به جای شهادت‌طلبی، تحجر و خشونت را به جای اسلام‌گرایی و جهاد، و قومیت‌گرایی و قبیله‌سازی را به جای اسلام‌خواهی و امت‌گرایی جایگزین کند و همچنین غرب‌زدگی و وابستگی اقتصادی و فرهنگی را به جای پیشرفت مستقل، سکولاریسم را به جای علم‌گرایی، سازش‌کاری را به جای عقلانیت، فساد و هرج و مرج را به جای آزادی، دیکتاتوری را به نام نظم و امنیت، مصرف‌زدگی، دنیاگرایی و اشرافی‌گرایی را به نام توسعه و ترقی، فقر و عقب‌ماندگی را به نام معنویت‌گرایی قلمداد کند»<sup>۱</sup>.

واقعیت این است که نباید اجازه «اجتهاد در برابر نص» داد. ملت‌های عرب، شعارها، درخواست‌ها و آرزوهایشان را با صراحت بیان داشته‌اند و باید تلاش کنند تا بر تک‌تک آنها به صورت دقیق تحفظ داشته باشند؛ چراکه اساساً تحفظ بر نص، ضامن تداوم آن خواهد بود. از آنجا که کوچکترین انحراف در گام‌ها و سال‌های نخست می‌تواند به انحرافات بزرگ در سال‌های آینده بی‌انجامد، شایسته است در حالی که برخی از انقلابیون به دستاوردهای انقلاب‌ها پرداخته و دغدغه مدیریت اجرایی آن را دارند، عده‌ای نیز به تبیین تئوریک مفاهیم بنیادین که انقلاب‌های مذکور بر پایه آنها تکوین یافته‌اند، پردازند. کارویژه تبیین تئوریک این مفاهیم این است که همواره تغییرات بیرونی را به تبع تغییرات درونی شکل می‌دهد و این اتفاق در صورتی می‌افتد که آرزوها (برنامه‌ها) از درون متن‌های واقعی (تبیین‌های تئوریک) زاده شوند نه برعکس.

#### ۱۰. تقلیل سطح تحلیل به ظرفیت‌های نظریه‌های دیسیپلینی

برخی از تحولات تاریخی چنان بزرگ هستند که نظریات رشته‌های علمی به صورت تفکیک‌شده نمی‌توانند آنها را تحلیل کنند. به عنوان مثال هیچ یک از تئوری‌های موجود در علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مدیریتی، مردم‌شناسی و... به تنهایی

۱. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه عربی نماز جمعه، ۱۴/۱۲/۱۳۹۰.

نمی‌توانند واقعه کربلا - مبدأ تکامل وجدان بشریت و نقطه جوشش و انفجار فطرت‌ها - را آن‌گونه که بوده تحلیل کنند. همچنان که تئوری‌های مذکور ناتوان‌تر از آن هستند که امواج بیداری اسلامی را تحلیل کنند. تحولاتی از این دست را باید در «فلسفه تاریخ» نه در «جامعه‌شناسی»، «انسان‌شناسی» و... تحلیل نمود.<sup>۱</sup> حتی در دنیای غرب نیز «تا سال‌های اخیر، اسلام‌گرایی به وسیله نظریه پردازان جنبش‌های اجتماعی از بررسی‌های جنبش‌های اجتماعی مستثنی شده بود... هنوز این موضوع که نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی تا چه حدی قادرند پیچیدگی‌های جنبش‌های مذهبی - اجتماعی در جوامع معاصر مسلمان را توضیح دهند، جای بحث دارد. مخصوصاً که خاستگاه این نظریه‌ها، جوامع به شدت متکثر و به لحاظ سیاسی، باز غربی است و تصویری بسیار ساخت‌یافته و همگن از جنبش‌های اجتماعی در نظر دارند».<sup>۲</sup>

ناتوان بودن نظریه‌های دیسیپلینی در تحلیل جریان بیداری اسلامی نه فقط به دلیل پویا بودن آن،<sup>۳</sup> بلکه بیشتر به دلیل نسبتی است که میان مباحث عمیق دینی و رویکرد دیسیپلین‌های موجود برقرار می‌شود. واقعیت قضیه این است که علوم جدید برای فراروی از تحلیل سطح (نه ضرورتاً سطحی) پدیده‌ها تعریف نشده‌اند. همچنان که شوماخر مطرح می‌کند علم جدید اولاً سؤالات اساسی بشر را مغفول می‌گذارد؛ ثانیاً سطوح بالاتر دانش را نادیده می‌گیرد؛ ثالثاً قوای برتر انسان را برای زایش حکمت به کار نمی‌گیرد.<sup>۴</sup> پوپر نیز بر این باور است که علم، ادعایی درباره پاسخ به سؤالات نهایی بشر ندارد. آر تور شالو برنده جایزه نوبل در فیزیک به درستی پیشنهاد می‌دهد پاسخ سؤالات اساسی بشر را باید از دین پرسید نه از علم.<sup>۵</sup> به عبارت دیگر علم از سه لایه روابط عالم و آدم (روابط فیزیک دنیا، روابط غیب دنیا، روابط دنیا با عالم غیب)، حداکثر به دو لایه نخست و آن هم در سطحی ناقص واقف است. این در حالی است که بنیاد و بنیان تحول

۱. بیداری اسلامی؛ فرصت‌ها و تهدیدها، ص ۱۰۸.

۲. آصف بیات، «اسلام‌گرایی و نظریه جنبش اجتماعی»، ترجمه مهدی فاتحی، مهرنامه، س ۲، ش ۱۹، بهمن ۱۳۹۰، ص ۹۲.

۳. به عنوان مثال ای. پی. تامسون جنبش اجتماعی را یک «رشد» و پدیده تاریخی در طول زمان می‌داند. چنین رویکردی بر امکان تغییر دغدغه‌ها و عوامل مؤثر در جهت جنبش‌ها (شکاف‌های داخلی، سرکوب‌شدگی، تغییر موقعیت‌های اقتصادی - سیاسی، اعتراضات، کنترل‌های اجتماعی، عوامل بین‌المللی، تغییر در پایگاه اجتماعی و...) در طول زمان اصرار دارد. البته باید توجه داشت که تغییر در جنبش‌ها ضرورتاً به معنی فشارهای تحمیلی بیرونی نیست، بلکه گاهی اوقات به دلیل توفیق نسبی آن در برآورده کردن اهدافش می‌باشد. اسلام‌گرایی و نظریه جنبش اجتماعی، ص ۹۵-۹۴.

۴. مهدی گلشنی، علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹، ص ۲۳-۲۱.

۵. مهدی گلشنی، همان، ص ۳۸-۳۷.

در عالم دنیا در عالم غیب رقم می خورد؛ جایی که علم، هیچ بدان و قوف ندارد (یا قوف کمتری دارد).

به نظر می رسد برای تحلیل موج اخیر بیداری اسلامی، باید از ظرفیت های پایگاه های جدی تر علمی مثلاً دین، فلسفه تاریخ، فلسفه علم الاجتماع و... استفاده کرد. در این پایگاه ها امکان فراروی از سطح بیرونی رخ داده ها فراهم تر است. در پایگاه های مذکور بر خلاف عمده تئوری های دیسیپلینی که تنها ظرفیت تحلیل «مسائل» موضوعات را دارند، به دلیل رویکرد کلانی که دارند، امکان تحلیل جامع «موضوع و مسائل» وجود دارد. به عبارت دیگر پایگاه های مذکور، بیشتر دغدغه تحفظ بر جهت، روش، مبنا و اصول دارند و کمتر به مسائل جزئی می پردازند.<sup>۱</sup> این در حالی است که تئوری های دیسیپلینی بیشتر دغدغه تأمین «مواد» استدلال هایی را دارند که خود به صورت پیشینی «صورت» آنها هستند.

### تجربیات انقلاب اسلامی ایران و آفت زدایی از بیداری اسلامی

هر چند انقلاب اسلامی پس از تحقق خود باعث تقویت جریان های اسلام گرایی در جهان اسلام شده است، اما بی شک خود معلول امواج پیشین اسلام گرایی بوده؛ چه جریان هایی که در داخل ایران تکوین و نضج یافته بودند و چه جریان هایی که در خارج از آن وجود داشتند. از این رو، انقلاب اسلامی ایران را باید نه آغاز و نه پایان پروژه بیداری اسلامی، بلکه حلقه ای در سلسله حلقات و زنجیره آن دانست.<sup>۲</sup> انقلاب اسلامی ایران همانند سایر امواج بیداری اسلامی، دارای دو حیث اثباتی و سلبی می باشد که حیث ایجابی آن از آموزه های مکتب اسلام مثل توحید، امامت، شهادت، معنویت، عدالت و... نشئت می گیرد و حیث سلبی آن بانفی استکبار، استبداد، شرک و... که صورت عینی آن در عصر ما غرب و عالم تجدد می باشد - تحقق می یابد. بر این اساس، پیروزی انقلاب

۱. بر همین اساس، حضرت امام (س) در رهبری انقلاب اسلامی هرگز وارد مسائل جزئی از قبیل اختلافات روحانیان با دکتر شریعتی، ماجرای کتاب شهید جاوید و... نشدند، بلکه راه و جهتی را نشان کردند که سالکان در آن به طور طبیعی در خصوص مسائل مذکور به پاسخ می رسیدند.

۲. باید اعتراف کرد که انقلاب اسلامی ایران، حلقه ای ویژه از سلسله بیداری اسلامی است. گاه یک جزء از چنان برجستگی ای برخوردار می شود که می تواند جامع ویژگی های کل باشد و در این صورت، گویی که همه کل به نفع جزء مذکور مصادره می گردد به گونه ای که هر گاه نام آن کل به میان آورده می شود، جزء مذکور متبادر می گردد. به نظر می رسد انقلاب اسلامی ایران در میان جریان های اسلام گرا که پروژه بیداری اسلامی را رقم زده اند، از چنان برجستگی ای برخوردار است که جامع همه آنها می باشد. اذعان فواز جرجیس نیز در این خصوص می تواند روشنگر باشد: وقتی از شهروندان امریکایی پرسیده می شود که نام اسلام و مسلمان چه چیزی را برایتان متبادر می کند، پاسخ می دهند: محمد ص ا و ایران. فواز ای. جرجیس، امریکا و اسلام سیاسی، ترجمه محمد کمال سروریان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، ص ۹۰.



اسلامی به معنی گذار از غرب و متعلقات آن می‌باشد. به نظر می‌رسد حیث سلبی موج اخیر بیداری اسلامی در خاورمیانه از حیث اثباتی آن پررنگ‌تر باشد. اگرچه برخی عامل اصلی در خیزش این موج را فقر مردم و فساد مالی حاکمان آنها دانسته‌اند،<sup>۱</sup> اما واقعیت این است که تأثیر عامل مذکور نسبت به دو عامل آزادی خواهی (حیث سلبی) و فرهنگی - ایدئولوژیک (حیث ایجابی) چنان است که نمی‌تواند آن را در صدر عوامل قرار دهد. آقزائن زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد عامل اصلی در خیزش موج مذکور، اعتراض مردم به تحقیری است که از جانب دست‌نشانده‌گان سیاسی آنها بدان‌ها تحمیل شده است. به عنوان مثال در حالی که ملت‌های مسلمان در اوج همدردی با ملت فلسطین بوده‌اند، حاکمان دست‌نشانده آنها هم‌سو با منافع غرب و آمریکا در ائتلاف با اسرائیل بوده‌اند یا در حالی که هنوز ظرفیت‌های خود جهان اسلام حداکثری استحصالی نشده، حاکمان دست‌نشانده آنها برای دفع و رفع بسیاری از مشکلات جهان اسلام، ظرفیت‌های غرب و هم‌پیمانانش را به کار گرفته‌اند یا در حالی که اسلام بیش از هر مکتب و دین دیگری منادی استقلال و آزادی می‌باشد، حاکمان دست‌نشانده آنها آزادی خواهان مسلمان را - که در جهت دفاع از مصالح و منافع مسلمانان و تهدید منافع غرب در مناطق اسلامی بانگ زده‌اند - به بند کشیده‌اند و موجبات فشار و طعن سازمان‌های بین‌المللی را برای عالم اسلامی فراهم کرده‌اند یا... همه این موارد باعث شده تا نوعی خشم و نفرت عمومی هم نسبت به حاکمان دست‌نشانده و هم نسبت به کانون‌های قدرتی که آنها را بر سر کار آورده و نگه داشته‌اند، ایجاد شود. تبلور این خشم و نفرت در شکل دهی موج اخیر بیداری اسلامی خود را نشان داده است.

۱. برخی از محققان، مسائل و بحران‌های اقتصادی - سیاسی درون کشورهای خاورمیانه در حال انقلاب را ناشی از سرخوردگی و شکست مدرنیسم در آنها می‌دانند: شاخص‌ها و نشانه‌های نازایی مدرنیته و ناکامی دولت مدرن در جهان عرب را در این موارد می‌توان دید: انحطاط و فروپاشی سیاسی، اقتدارگرایی و خودکامی سیاسی، نظام سیاسی پدرسالار و حکومت‌های شخصی و موروثی، فساد سیاسی، فساد و فقر اقتصادی با بی‌عدالتی و تبعیض مفرط و فراگیر، تحقیر ملی و از دست رفتن عزت ملی، وابستگی سیاسی - اقتصادی و از بین رفتن استقلال و حاکمیت ملی، ناامنی داخلی و خارجی و مخدوش شدن وحدت ملی و تمامیت ارضی و سرانجام، اضمحلال هویت ملی. جلال دهقانی فیروزآبادی، «بحران مدرنیته و ورشکستگی دولت مدرن در جهان عرب»، همشهری دیپلماتیک، ش ۵۴، (دی ماه ۹۰)، ویژه‌نامه بیداری اسلامی، ص ۷۲.

۲. با اینکه موج اخیر بیداری اسلامی ابتدا در شمال آفریقا آغاز شده، به دیگر مناطق این قاره که ساکنان آن مسلمان نیستند، سرایت نکرده و به کشورهای آسیایی مسلمان وارد شده و درون همین کشورها هم بیشتر بر دوش گروه‌ها و احزاب اسلامی (به عنوان مثال در مصر، جمعیت اخوان المسلمین، در بحرین، گروه وفاق اسلامی، در تونس، حرکت و حزب النهضة، در یمن، حوثی‌ها و حزب الحق) سوار شده است. این در حالی است که اگر موج مذکور - آن‌سان که غربی‌ها ادعا می‌کنند - اسلامی نباشد، علی‌القاعده درون کشورهای غیراسلامی نیز می‌توانست بازتاب داشته باشد.

تنها منبعی که می تواند برای جنبش های اجتماعی، رهبری واجد شرایط آن را تولید کند، منبع فقه اسلامی است

نظر به پررنگ بودن حیث سلبی موج اخیر بیداری اسلامی، آنچه رسالت انقلاب اسلامی ایران را در این خصوص سنگین می کند، «تقویت حیث ایجابی» آن می باشد. هر چند پذیرش این جمله که «انقلابیون موج اخیر بیداری اسلامی می دانند که

چه نمی خواهند، اما نمی دانند که چه می خواهند»<sup>۱</sup>، تکلف دارد، اما می توان گفت که آنها به تفصیل آنچه را که می خواهند نمی دانند، چون هنوز فرصتی برای تجربه ساخت تفصیل نداشته اند. این در حالی است که انقلاب اسلامی با پشت سر گذاشتن بیش از سه دهه از تاریخ خود، تجربه ای شگرف در خصوص «آنچه که می خواهد» یا «آنچه که باید بخواهد» در اختیار دارد. طرفه اینکه انقلاب اسلامی تجربه «خواست» های خود را همراه با (و در دیالکتیک با) «ناخواست» هایش کسب کرده است.

به نظر می رسد بهترین هدیه انقلاب اسلامی به جریان بیداری اسلامی «الگوی تحول اسلامی»<sup>۲</sup> است که البته در خود ایران نیز الگوی مذکور اولاً کامل نیست و ثانیاً همان بخش های کامل شده اش به تمامه اجرا نشده است. الگوی تحول اسلامی مشتمل بر مجموعه ای از راهبردهای اسلامی است که در حوزه سیاست داخلی منجر به نتایجی مثل خدمت، همت، آبادانی، آزادی و... و در حوزه سیاست خارجی منجر به نتایجی مثل عزت، حکمت، مصلحت، اقتدار، استقلال و... می شود. هر چند تلاش شده تا این راهبردها از منابع اسلامی و با متدولوژی به حجیت رسیده استنباط گردند، به رغم این، به دلیل اینکه در زمره تجربیات بشری هستند، نیازمند به چرخه «آزمون و خطا» هستند و بسا شرایط ایجاد شده توسط موج اخیر بیداری اسلامی بستر مستعدی برای تحقق گسترده تر چرخه مذکور باشد. به هر حال، گسترده گری دامنه چرخه آزمون و خطا حتی می تواند برای رفع برخی نواقص قبلی و نیز برای تکمیل برخی کار و بیزه ها ظرفیت سازی

۱. آنتونی پارسونز وجه تمایز انقلاب اسلامی و دیگر انقلاب ها را در این می داند که ایرانیان هم می دانستند که چه نمی خواهند (تداوم دولت پهلوی) و هم می دانستند که چه می خواهند (دولتی تحت نظارت رهبران دینی).  
۲. توجه به این مسئله از این حیث مهم است که بدانیم انقلاب اسلامی ایران نه به دنبال «شیعه سازی جهان»، بلکه در گام نخست به دنبال ارایه الگویی موفق برای اجرای معارف اسلامی است. بی شک ارایه چنین الگویی باعث استحصال حداکثری ظرفیت های اسلامی می شود که همزمان تشدید قدرت اسلامی و تضعیف قدرت غربی را در پی خواهد داشت. اگر ضرورت این مرحله از تحولات اسلامی را ارایه «الگوی مدیریت اسلامی» بدانیم، شاید بتوان گفت اطلاق عنوان «بیداری اسلامی» بر آن، تقلیل گرایانه خواهد بود؛ چرا که مرحله بیداری اسلامی متعلق به بیش از یک سده قبل، یعنی دوران سید جمال الدین اسدآبادی می باشد و مرحله کنونی شایسته است که مرحله «نهادسازی اسلامی» عنوان گیرد. البته کسانی که عنوان بیداری اسلامی را برای توصیف این مرحله از تحولات جهان اسلام به کار برده اند، قطعاً به تشکیکی بودن بیداری نظر داشته اند و از این حیث اطلاق بیداری برای تحولات مذکور می تواند موجه باشد.



کند. به عنوان مثال بی شک تجربه الگوی ولایت فقیه در یک جامعه شیعی و نسبتاً یکدست ایران متفاوت از تجربه آن در جامعه‌ای مثل لبنان خواهد بود که شیعه در آن یکدست نبوده اما ذی نفوذ می‌باشد. همچنان که متفاوت از تجربه آن در کشورهای سنی‌نشین می‌باشد. واضح است که تفاوت‌های مذکور می‌توانند «امکان‌های حضور» تئوری ولایت فقیه را در مقیاس جهانی زیادتر کنند.

### انقلاب اسلامی، فرضیه‌های رقیب و جنبش‌های بیداری اسلامی

باید توجه داشت که گفتمان اسلام‌گرایی ایران تنها الگوی اسلام‌گرایی موجود نیست، بلکه علاوه بر آن، گفتمان اسلام‌گرایی ترکیه و نظریه سکولاریسم حداقلی و گفتمان اسلام‌گرایی عربستان و جنبش سلفی نیز وجود دارد که در این میان، الگوی سلفی به دلیل ناکارآمدی‌اش حداقل در عربستان (آل سعود) و افغانستان (طالبان) هیچ جاذبه‌ای برای اسلام‌گرایان نخواهد داشت.<sup>۱</sup>

#### الف. اسلام سلفی و دینارهای عربستانی

اساساً دیروقتی است - به‌ویژه پس از حمایت عربستان به عنوان کانون اندیشه سلفی از جریان منغور القاعده - که الگوی اسلام سلفی جاذبیت خود را در قلمرو اسلامی از دست داده است و در محدود مکان‌هایی هم که همچنان دارای نشاط به نظر می‌رسد، بیش از آنکه اندیشه سلفی ضامن تداوم خود باشد، دینارهای عربستان این نقش را ایفا می‌کند. به عبارت دیگر دینارهای عربستان به عنوان لازم لاینفک اندیشه سلفی تا حدودی توانسته برای آن ضمانت بقا ایجاد کند و به دلیل مقارنت مداوم این دو، برخی به غلط پنداشته‌اند که تداوم معلول سلامت اندیشه سلفی است. این در حالی است نگارنده بر این باور است که اندیشه مذکور منهای حضور دینارهای عربستان از کمترین عقلانیت برای گفت‌وگو و پذیرش حتی در جوامع سنی برخوردار می‌باشد. علاوه بر این، تقارن اسلام سلفی و دینارهای عربستانی می‌تواند به نوعی اسلام سرمایه‌داری (نه سرمایه‌داری اسلامی) منجر شود که به دلیل عدم تجانس با روح اسلامی، قطعاً پس از خود آگاهی

۱. به نظر می‌رسد اندیشه سلفی از جهاتی چند، از شانس‌های حداقلی برای مقبولیت عام یافتن در جهان اسلام برخوردار است: نخست اینکه الگوی تکامل و حرکت آن الگویی قهقرایی و گذشته‌گراست و بر این اساس، با انتخاب «شتر» در عصر «موتور» - که در حقیقت به معنی حرکت از ساحت پیچیدگی (تمدن) به ساحت بساطت و سادگی (بدویت) می‌باشد - هرگونه ابتکار عمل در مدیریت آینده را از خود سلب می‌کند؛ دوم این که قرائت رادیکال سلفی‌ها از اندیشه جهاد اسلامی باعث ارایه چهره‌ای خشن، مسلح و صرفاً سلبی از اسلام شده که از کمترین جاذبیت هم در میان مسلمانان و هم در خارج از جهان اسلام برخوردار می‌باشد؛ سوم اینکه، اعتقاد سلفی‌ها به انسداد باب اجتهاد و نیز تفسیر تنگ‌نظرانه آنها از مفهوم ایمان (که بر اساس آن برخی از فرق اسلامی از جمله تشیع از دایره ایمان اسلامی خارج می‌شوند) راهشان را برای ارایه هرگونه طرح اثباتی برای مدیریت عالم مسدود کرده است.

مذهبی مسلمانان، مورد مخالفت اکثریت آنان قرار خواهد گرفت.

### ب. اسلام عثمانی و سکولاریسم حداقلی

در مقایسه میان دو گفتمان اسلام‌گرایی ترکیه و ایران، به حسب ظاهر، از جهاتی الگوی ترکیه در شرایط بهتری برای انتخاب شدن توسط کشورهای اسلامی در حال انقلاب است:

نخست اینکه برخلاف ایران، مذهب تسنن ترکیه مانع از شکاف‌سازی‌های مذهبی میان آن و دیگر کشورهای اسلامی خواهد بود؛

دوم اینکه تضادهای حداقلی آن با غرب، امریکا و حتی اسرائیل باعث می‌شود تا انتخاب الگوی آن مستلزم تاوان‌های حداقلی باشد. چنین الگویی برای کشورهایی که ملت آنها به دلیل نداشتن خودآگاهی تاریخی - دینی حداکثری، ظرفیت لازم برای استقامت در برابر فشارهای مستکبران را تحصیل نکرده‌اند، الگویی میانی و مناسب‌تر خواهد بود؛

سوم اینکه در صورتی که مهار جریان بیداری اسلامی از کنترل غرب و هم‌پیمانانش خارج شود (که نشانه‌های آن به وضوح، هویدا است)، انگیزه غرب برای هدایت جریان اسلام‌گرا به سمت الگوی ترکیه بیشتر از الگوی ایران خواهد بود؛ چراکه الگوی ایران در تضاد حداکثری و الگوی ترکیه در تضاد حداقلی با غرب هستند و طبیعی است که الگوی ترکیه در مقایسه با الگوی ایران گزینه مناسب‌تری برای غرب خواهد بود.<sup>۱</sup>

توجه به این نکته مهم است که بدانیم این مزیت فعلی الگوی ترکیه مبنی بر تضاد حداقلی با غرب، در صورتی که ایران بتواند جریان اسلام‌گرایی را حداکثری کند، می‌تواند به عنوان پاشنه آشیل ترکیه عمل کند؛ چراکه اگر موج اخیر بیداری اسلامی منجر به ایجاد یک خودآگاهی تاریخی - مذهبی حداکثری در میان مسلمانان شود، در آن صورت، انتخاب الگویی از اسلام‌گرایی که در آن «حمایت از فلسطین» با «تجارت با اسرائیل» یا «ادعای اسلام‌گرایی» با «تعصب در لائسیسم» و... به راحتی می‌تواند جمع شود، فاقد عقلانیت خواهد بود. به عبارت دیگر الگوی ترکیه ممکن است تا زمانی که صورت مسئله جهان اسلام و غرب پاک‌شده یا کم‌رنگ است، جواب دهد. این در حالی

۱. به عنوان مثال برنارد لوئیس در مقاله‌ای که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر در ژانویه ۲۰۰۲ نوشت، در تحلیل عقب‌ماندگی جهان اسلام به دو رهیافت متفاوت در جهان اسلام اشاره می‌کند: نخست، رهیافت ایران که علت عقب‌ماندگی جهان اسلام را فاصله گرفتن از اصول اساسی اسلام (شکاف میان حال و گذشته اسلامی) می‌داند و دوم، رهیافت ترکیه که علت عقب‌ماندگی جهان اسلام را در گذشته ماندن و بیگانگی با اصول مدرن مثل دموکراسی، سکولاریسم، لیبرالیسم و... می‌داند. لوئیس در نهایت، با جانب‌داری از رهیافت ترکیه پیشنهاد می‌دهد که جهان اسلام برای یافتن اقتدار و شکوه گذشته خود بایستی با نگاه مدرن به زندگی و دین بنگرد. محمد تقی حسینی، «تحولات خاورمیانه؛ شگفتی‌ها و مخاطرات»، مندرج در: قیام وارثین زمین (ویژه‌نامه بیداری اسلامی، همشهری، اردیبهشت ۱۳۹۱)، ص ۹.





کشورهایی که اینک موج اخیر بیداری اسلامی را در حال تجربه کردن هستند، حداقل چندین دهه است که تحت حکومت‌های نظامی وابسته به غرب استثمار شده‌اند و طی این فرآیند استثمار از مدنیت و پیچیدگی‌های مدیریتی آن‌ها بالنسبه بازمانده‌اند. ملت‌های این حکومت‌ها هر چند توانسته‌اند حاکمان خود را سرنگون کنند، اما آنها بی‌شک تا الگو و رهبر شدن راهی بس دور و دراز دارند

است که اگر جهان اسلام دغدغه حل این مسئله را داشته باشد، بی‌شک از آن گذر کرده و به الگوی اسلام‌گرایی ایران تن خواهد داد یا نزدیک خواهد شد؛<sup>۱</sup> چراکه انتخاب‌هایی که در ساحت معرفت تفصیلی صورت می‌گیرد، نسبت به لوازم و اقتضات گزینه انتخابی حساسیت نشان می‌دهند و اگر ایران بتواند الگوی خود و ترکیه را در نسبت با لوازم و اقتضات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی‌اش مطرح کند، بی‌شک گزینه اکثریت مردم مسلمان خواهد بود.

هم‌اینک نیز انقلاب اسلامی به مثابه یکی از مهم‌ترین جریان‌های تأثیرگذار در موج اخیر بیداری اسلامی مطرح است. هر چند وجود برخی تعصبات مذهبی و ناسیونالیستی مانع از آن شده تا همه انقلابیون موج مذکور همدلانه ظرفیت‌ها و فرصت‌های بالفعل انقلاب اسلامی برای پروژه بیداری اسلامی را درک کنند، به‌رغم این، بسیاری از خواص و آشنایان به شرایط زمانه آن را درک کرده و بدان معترف گشته‌اند. البته نباید پنداشت که منظور از تأثیرپذیری نسبی موج مذکور از بیداری اسلامی، تأثیرپذیری مستقیم است؛ چراکه هیچ مانیفست پیشینی‌ای توسط ایران برای پیشبرد پروژه مذکور نوشته نشده یا هیچ جریان و گروهی برای این منظور در ایران تعلیم داده نشده‌اند. از این رو، تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر موج اخیر بیداری اسلامی بدین معنی است که

۱. واقعیت این است که در مراحل آغازین جنبش‌ها، بعد سلبی آنها فعال‌تر از بعد اثباتی‌شان می‌باشد. به عبارت دیگر در این مراحل، مردم به آنچه نمی‌خواهند بیشتر از آنچه واقعاً می‌خواهند فکر می‌کنند. از آنجا که بعد سلبی گفتمان اسلام‌گرایی ترکیه به دلیل روابط تجاری با اسرائیل، تلاش برای عضویت در اتحادیه اروپا، هم‌پیمانی با آمریکا و... بسیار کم‌رنگ می‌باشد، کمترین جاذبیت را می‌تواند برای جریان‌های اسلام‌گرا- که به دنبال حذف دشمنان‌شان هستند- داشته باشد. به‌ویژه اینکه فقدان بعد سلبی حداکثری باعث تقویت نظریه پیشینی کشورهای اسلامی مبنی بر مهره آمریکا بودن ترکیه می‌شود. امروزه- حتی پس از تغییر سیاست خارجی ترکیه طی سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۰۷ تحت هدایت دکترین «عمق استراتژیک» احمد داوود اوغلو مشاور سیاست خارجی اردوغان و وزیر امور خارجه ترکیه مبنی بر طرد هرگونه اختلاف با همسایگان و جایگزینی قدرت نرم به جای قدرت سخت- این تحلیل در میان اندیشمندان و دولتمردان اسلامی به صورت جدی مطرح است که ترکیه مهره و نفوذی آمریکا در میان کشورهای اسلامی می‌باشد؛ به‌ویژه اینکه ترکیه در مسئله بحرین و سوریه به نحو پارادوکسیکالی آشکارا با سیاست‌های آمریکا همراهی کرده است. به‌رغم این، ظرفیت‌هایی در ترکیه وجود دارد که مانع از انزوای کلی آن می‌شود که برخی از آنها عبارت‌اند از: ریاست سازمان کنفرانس اسلامی، عضو غیر دائم شورای امنیت سازمان ملل، عضو گروه G20، شریک تجاری بسیاری از کشورهای منطقه و...



فضای اسلام‌گرایی را چنان سنگین کرده که برای جریان‌های جدید زمینه برای گرایش به اسلام‌گرایی بسیار مستعد شده است.<sup>۱</sup>

در چنین شرایطی، با دو رویکرد متفاوت روبه‌رو هستیم: نخست اینکه تمام تلاش محققان ایرانی معطوف به شناخت ماهیت موج اخیر بیداری اسلامی به منظور تأثیرگذاری بر آن شود<sup>۲</sup> و دوم اینکه تلاش اصلی محققان مذکور معطوف به این باشد که موج اخیر بیداری اسلامی چگونه باید باشد. رویکردی که تنها به «چه هست» بیداری اسلامی اکتفا می‌کند، رویکردی انفعالی و رویکردی که به «چه باید باشد» آن می‌پردازد، رویکردی فعالانه و حداکثری است. البته واضح است که بحث «چه باید باشد» بیداری اسلامی زمانی نتیجه‌بخش خواهد بود که شناختی دقیق از «چه هست» آن وجود داشته باشد؛ چراکه تنها با شناخت مذکور است که می‌توان وضعیت موجود (چه هست) را در راستای وضعیت مطلوب (چه باید باشد) مهندسی کرد. به عبارت دیگر ترسیم نظری بحث «چه باید باشد» بیداری اسلامی در مقام آرایه باید ناظر به «چه هست» آن صورت بگیرد؛ چه، تنها با شناخت «چه هست» آن می‌توان تصمیم گرفت که چه سطح تحلیلی از «چه باید باشد» را آرایه کرد.

به عبارت دیگر از انقلاب اسلامی ایران انتظار می‌رود تا از طریق تقریر نظری گسترده و عمیق چشم‌انداز بیداری اسلامی بدان جهت بخشد. بی‌شک تقریرهای پیشینی به‌ویژه اگر به صورت تفصیلی آرایه گردند - حتی با وجود برخی موانع از جمله عصیتهای قومی و مذهبی - می‌توانند مؤثر واقع شوند؛ چراکه در وضعیتی که همه پیشنهادات به صورت اجمالی آرایه می‌شوند، آرایه یک پیشنهاد تفصیلی آن را تبدیل به تنهاترین گزینه می‌کند. البته لازم است در پیشنهاد تفصیلی مذکور، ترکیب‌های واژگانی به

۱. به عبارت دیگر حیث تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بر موج اخیر بیداری اسلامی مثل تأثیرگذاری ورود یک هیئت مذهبی به درون یک پارک غیر یا ضد مذهبی است که برای معدود انسان‌های مذهبی درون آن پارک، قبل از ورود هیئت مذکور، به دلیل سنگین بودن جو غیر مذهبی، امر به معروف و نهی از منکر کردن ممکن نبود و پس از آن به دلیل سنگین شدن جو مذهبی، ممکن شده است. در فرض مذکور، برای تحقق امر به معروف و نهی از منکر، لازم نیست تا معدود انسان‌های مذهبی درون پارک با هیئت مذهبی تازه‌وارد ارتباط پیشینی یا حتی پسینی برقرار کنند، بلکه نفس حضور هیئت مذکور، برای امر به معروف و نهی از منکر ظرفیت‌سازی و امکان‌سازی می‌کند. بر این اساس، برای اثبات تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بر موج اخیر بیداری اسلامی، ارتباطات آشکار و صریح میان آن و انقلابیون موج مذکور لازم نیست؛ بلکه بدون وجود ارتباطات آشکار نیز این مسئله قابل اثبات است.

۲. در این رویکرد، ممکن است ماهیت موج مذکور در مرحله پیدایش، متفاوت از ماهیت آن در مرحله تداوم تشخیص داده شود. به عنوان مثال ممکن است در مرحله پیدایش یکی از نظریات عربی بودن، غربی بودن و اسلامی بودن موج مذکور مطرح شود، اما در مرحله تداوم و تغییرات، یکی از نظریات سیاسی بودن (به این معنی که موج اخیر بیداری اسلامی معطوف به کسب قدرت سیاسی از طریق مشارکت عمومی واقعی است) و تمدنی بودن (به این معنی که موج مذکور در حال تجربه یا سیورورت یکی از مراحل تمدنی اسلامی است) آن آرایه شود.

نظر به پررنگ بودن حیث سلبی موج اخیر بیداری اسلامی، آنچه رسالت انقلاب اسلامی ایران را در این خصوص سنگین می‌کند، «تقویت حیث ایجابی» آن می‌باشد

گونه‌ای صورت گیرد که امکان تقریرهای متضاد و تفاسیر مبهم یا حداقلی از آنها وجود نداشته باشد.

انقلاب اسلامی اگر بخواهد در مقام رهبری و فرماندهی موج اخیر بیداری اسلامی نقش آفرین باشد، برای ارایه الگو و طرح خود

نباید معطل برخی مسائل و معضلات پیشینی بماند. به عبارت دیگر انقلاب اسلامی در قبال موج مذکور دو رویکرد متفاوت می‌تواند داشته باشد: نخست اینکه با رفتن به عمق مسئله‌های متکثر جوامع اسلامی، دغدغه حل کردن آنها به منظور نیل به وجه وحدت و جامع انقلاب‌های اخیر اسلامی را داشته باشد و دوم اینکه با ارایه طرح و الگوی وجه جامع، دغدغه تطبیق و هماهنگ کردن کثرات بر وفق وجه جامع را داشته باشد. هر یک از دو رویکرد مذکور می‌تواند محظورات مخصوص به خود را داشته باشد. به عنوان مثال رویکرد نخست به دلیل افتادن در متن مسائل متکثری که حل طبیعی آنها مستلزم صرف هزینه‌های گزاف و زمان طولانی مدت می‌باشد و نیز به دلیل وجود دیدگاه‌ها، منافع، سلیق و مهم‌تر از همه، موانع متفاوت در میان مسلمانان، باعث می‌شود تا دغدغه اصلی که به وحدت رساندن کثرات مذکور می‌باشد، به کتم رفته و روزمرگی غلبه یابد. رویکرد دوم نیز با محذور عدم تطابق طرح و وجه جامع، حداقل با برخی از مسائل متکثر کشورهای در حال انقلاب روبه‌رو می‌باشد.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد رویکرد دوم معقول‌تر و کارآمدتر است. نهایت اینکه، از محذور مذکور به صورت موقت از طریق تفسیر و تأویل‌های اقناعی (و حتی در برخی از موارد، تحمیلی) می‌توان گذر کرد. به عبارت دیگر در تفسیر و تأویل مذکور می‌توان تجویزها در متن توصیف‌ها گنجانند. تجربه تاریخی نشان داده است زمانی که اقوام و ملت‌ها در شرایط خلأ هویتی یا در شرایط درک اجمالی از هویت معلوم خود هستند، ارایه طرح‌های پیشینی، تفسیر و تأویل رفتارها و مفاهیم مجمل و حتی مبهم، متورم کردن ادبیات هویت مذکور و... در جهت بخشی به آنها بسیار مؤثر است. از این رو، به نظر می‌رسد بهترین فرصت برای

۱. توجه به این نکته نیز حائز اهمیت است که ذهنیت‌سازی نسبت به یک مسئله در پیشبرد عملی آن بسیار مؤثر است. از این رو، فعال کردن ذهن‌ها در خصوص وجه جامع انقلاب‌های اسلامی باعث می‌شود تا برای حوزه عمل مستعدتر شوند. به عبارت دیگر هر چه وجه جامع به لحاظ نظری بیشتر و عمیق‌تر تبیین شود، به معنی سرمایه‌گذاری بیشتر برای حوزه عمل می‌باشد. به عنوان مثال تبیین نظری شاخه‌های عینی و نظری اسلامیت بیداری برای تحقق عینی آنها ایجاد انگیزه می‌کند.

تأثیر گذاری انقلاب اسلامی در موج اخیر بیداری اسلامی، شرایط کنونی است؛ شرایطی که کشورهای عربی به دلیل اینکه بیشتر در مرحله گذار از وضع پیشین به سوی وضع جدید بوده و هنوز استقرار نسبی در وضع جدید نیافته‌اند، در بهترین شرایط، واجد درکی اجمالی از هویت آینده خود می‌باشند.

## ملاحظات استراتژیک

به نظر می‌رسد برای تأثیر گذاری مذکور توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

۱. شایسته است مرکز رهبری انقلاب‌های اسلامی توجه خود را تنها به آرمان‌های انقلاب‌های مذکور معطوف کند و از ورود به هر گونه مسئله‌ای که ممکن است از جانب دشمنان انقلاب‌ها به صورت آگاهانه طراحی شده باشد یا از جانب دوستان ناآگاه و جاهل آنها ناخواسته به وجود آمده باشد، پرهیز کند. در این خصوص، تجربه مدیریت حضرت امام (س) بر رخ‌دادهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی می‌تواند بسیار سودمند باشد. به عنوان مثال عدم ورود معظم له به مسئله کتاب شهید جاوید و مسئله دکتر شریعتی - که هر دو باعث ایجاد اختلاف میان انقلابیون شده بودند - یا مخالفت وی با جریان انجمن حجتیه و جریان دارالتبلیغ اسلامی<sup>۱</sup> و... از باب تحفظ بر آرمان‌های انقلاب اسلامی و حراست از آنها بوده است.

۲. هدف از حرکت از وجه جامع انقلاب‌های اسلامی به سوی کثرات موجود در کشورهای در حال انقلاب، دست یافتن به روح انقلاب‌های مذکور است که بی‌شک، در قالب‌های ارایه شده از خارج از عالم اسلامی نمی‌گنجد. پیدا کردن روح مذکور باعث می‌شود تا ادبیات انقلاب‌های اسلامی از ادبیات رقیب آنها (ادبیات غرب) جدا شود. به عبارت دیگر لازم است برای پیدا کردن یک سمفونی عربیک کاری مشابه کار هندی کیپسن در قرن نوزده برای نروژ انجام داد. کیپسن - نوازنده‌ای که در مبانی فکری خود به شدت از شیلر و نیچه متأثر بود - با جمع آوری تمامی آوازهای محلی نروژی‌ها، پس از حذف صداهای آوازهای مذکور و نگه داشتن آواهای آنها و تبدیل آواها به یک روایت،

۱. انجمن حجتیه در وجه سلبی خود، مبارزه با بهائیت و در وجه ایجابی خود، طرح مسائل مربوط به مهدویت و دارالتبلیغ اسلامی نیز، دغدغه سامان بخشیدن به دروس حوزوی، امور طلاب، تربیت طلاب نویسنده و... را داشته است. حتی با قطع نظر از برخی سوگیرهای غلط سیاسی دو جریان مذکور، جریان حضرت امام (س) نمی‌توانست با آنها کنار آید؛ چراکه درک جریان مذکور از وضعیت موجود به گونه‌ای بوده که هر گونه عملی غیر از اعمال انقلابی در آن شرایط (حتی اعمال خوب و مثبتی که دو جریان مذکور بدان‌ها اهتمام داشتند) را بر خلاف مصلحت انقلاب اسلامی می‌دانسته است و از این رو، مخالفت با دو جریان مذکور نه صرفاً به دلیل غلط بودن محتوای آنها، بلکه بیشتر به دلیل عدم تناسب فعالیت آنها با آرمان اساسی انقلاب اسلامی بوده است.





موفق به تولید یک سمفونی معروف به «صدای ملت نوروژ» شد که به لحاظ هویتی تأثیر بسیار بسزایی بر جدا کردن ادبیات نوروژ از ادبیات غرب قرن نوزدهم داشت. از این روی - برخلاف کسانی که با پررنگ کردن کثرات، تفاوت‌ها و اختلافات میان جریان‌های مختلفی که در انقلاب‌های عربی معاصر، بر عدم امکان یافتن یک وجه جامع برای آنها تأکید می‌ورزند - ارایه یک راهبرد کلان و عمومی که بتوان از آن به عنوان «صدای ملت عرب» یاد کرد، ضروری است.

۳. مرکز رهبری انقلاب‌های اسلامی در خاورمیانه عربی به دلیل تجربه‌ای که در ایجاد یک نظام سیاسی مستقل از نظام سیاسی غرب - که خود مبتنی بر فرهنگ سیاسی مستقلی می‌باشد - دارد، لازم است تلاشی حداکثری به منظور فراروی انقلاب‌های مذکور از فرهنگ سیاسی موجود (مدرن) انجام دهد. واقعیت این است که تحلیل انقلاب‌های موجود در قالب‌های ناشی از فرهنگ سیاسی مدرن از جمله دموکراسی، حقوق بشر، جامعه مدنی و... باعث می‌شود که در نهایت آنها به کام غرب کشانده شوند. اساساً تنها با فراروی از فرهنگ سیاسی مدرن می‌توان ادعا کرد که تجربه بیداری اسلامی، تجربه‌ای جدید می‌باشد. از سوی دیگر تحلیل بیداری اسلامی با واژه‌های فرهنگ سیاسی مدرن، به لحاظ نظری یکی از دو پیامد را خواهد داشت: نخست اینکه اساساً بیداری اسلامی خود ساخته و پرداخته فرهنگ مدرن بوده و دوم اینکه حتی اگر جریان مذکور ساخته و پرداخته غرب هم نباشد، به دلیل اینکه تجربه‌ای متمایز از تجربه غرب ایجاد نکرده، قابل کنترل و محاسبه است.

۴. مرکز رهبری انقلاب‌های اسلامی که استقرار و ثبات نسبی آن مفروض می‌باشد، لازم است تا از طریق ارایه تقریرهای متکثر و پراز وضعیت انقلاب‌های مذکور، در ضمن توصیف، به تجویز راه آینده آنها بپردازد. واقعیت این است که تقریر از یک وضعیت می‌تواند قدرت‌زا باشد.<sup>۱</sup> حداقل کمک تقریرهای پیشینی این است که به راحتی می‌توانند سرمایه‌گام‌های بعدی قرار گیرند؛ بدین معنی که اگر تقریرهای پیشینی از یک پدیده اجتماعی به اندازه کافی پر ارایه شوند، گام‌های بعدی به زحمت در خلاف جهت الزامات تقریرات مذکور می‌توانند برداشته شوند. به عبارت دیگر تقریرهای پیشینی از پدیده‌های اجتماعی در حقیقت، نه فقط از نوع «آینده‌نگری»، بلکه می‌توانند هم‌زمان از نوع «آینده‌پردازی» باشند.

۱. همچنان که غرب سال‌هاست از طریق تقریر پری که از وضعیت موجود خود ارایه می‌دهد، برای خودش قدرت‌زایی می‌کند. از همین روست که بسیاری از صاحب‌نظران بر این باورند که وجود رسانه‌ای غرب بسیار متفاوت و قدرتمندتر از وجود فی‌نفسه آن می‌باشد.

به طور خلاصه، تقریر انقلاب اسلامی ایران از انقلاب‌های اسلامی عربی معاصر می‌تواند (و بلکه باید) به گونه‌ای باشد که ضمن شامل بودن بر وجوه مثبت دیگر تقریرها، تقریری جامع و کارآمد باشد. به نظر می‌رسد در حال حاضر سه تقریر از موج اخیر بیداری اسلامی ارایه شده است که الزامات رفتاری و منطقی هر کدام از آنها متفاوت از یکدیگر است:

**الف. انقلاب‌های عربی به مثابه دگر دیسی در پان عربیسم:** واقعیت این است که در گذشته ملی‌گرایی عربی و پان عربیسم ایده توانمندی در ایجاد وفاق عمومی و هویت سیاسی اعراب بوده است. ایده مذکور که با رهبری کاریزماتیک جمال عبدالناصر به اوج خود رسید، با امضای قرارداد کمپ دیوید توسط انور سادات رئیس‌جمهور پس از وی و به دنبال آن، سازش‌های مکرر اعراب با اسرائیل و امریکا تا اندازه زیادی فروکش کرد و حتی دو بار حمله امریکا به عراق در سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۳ نیز نتوانست به احیای مجدد آن مددی برساند. با این همه، برخی بر این باورند که موج سیاسی-اجتماعی سال ۲۰۱۱ که در برخی از کشورهای عربی خاورمیانه به جریان افتاده، به احیای ایده پان عربیسم انجامیده است. با این تفاوت که پان عربیسم جدید از زوایای متعددی متفاوت از پان عربیسم گذشته می‌باشد:<sup>۱</sup> اولاً در پان عربیسم گذشته، رهبران عربی با استفاده از رسانه رادیو، از عامل هویت مشترک عربی در راستای خواسته‌های سیاسی خود بهره‌برداری می‌کردند. این در حالی است که در انقلاب‌های عربی اخیر، این مردم بودند که با استفاده از شبکه‌های اجتماعی و فراملی، علیه حاکمان‌شان بسیج شده‌اند. به عبارت دیگر برخلاف پان عربیسم گذشته که از رأس هرم سیاسی هدایت می‌شد، پان عربیسم جدید از قاعده آن هدایت می‌گردد؛ ثانیاً در حالی که پان عربیسم گذشته به رهایی کشورهای عربی از استعمار معطوف بوده، پان عربیسم جدید با محوریت جریان‌های اسلام‌گرا، معطوف به مشارکت عمومی در ساختار سیاسی می‌باشد؛ ثالثاً برخلاف پان عربیسم گذشته که در صدد تغییر نقشه خاورمیانه و مرزهای موجود کشورهای عربی بوده، پان عربیسم جدید، ضمن فراروی از مرزهای ملی و تأثیرگذاری

۱. البته پان عربیسم جدید و قدیم به رغم تفاوت‌هایی که دارند، از جهاتی نیز مشابه هستند. به عنوان مثال هر دوی آنها بر الگوی روابط دولت‌های عربی با اسرائیل و غرب تأثیرگذار هستند. این مسئله در خصوص پان عربیسم قدیم کاملاً صریح و واضح است. پان عربیسم جدید اما، هر چند مستقیماً ناظر به مسئله مذکور نمی‌باشد، ولی مسیر آن به گونه‌ای جهت‌گیری شده که ناگزیر از اتخاذ موضع در قبال آن می‌باشد.





برون مرزی، تا آنجا مرزهای ملی را محترم می‌شمارد<sup>۱</sup> که می‌توان گفت بیشتر اهداف داخلی و کمتر اهداف خارجی را دنبال می‌کند؛<sup>۲</sup> رابعاً در حالی که پان عربیسم گذشته بیشتر بر ایدئولوژی مارکسیسم استوار بود، پان عربیسم جدید با تکیه بر مبنای، اصول و متدولوژی اسلامی و معطوف به تحقق آموزه‌های آن شکل گرفته است.

ب. انقلاب‌های عربی به مثابه سکولاریسم اسلامی: بر اساس این تقریر، بیداری اسلامی اخیر جریانی است مبتنی بر کاستی‌های الگوهای مدیریتی موجود در جهان اسلام. به عبارت دیگر جریان بیداری اسلامی در حالی که نسبت به حقانیت اندیشه‌های اسلامی اعتقاد دارد، نسبت به کارآمدی عینی آنها - حداقل توسط حاکمان موجود کشورهای اسلامی - تردید جدی دارد. همچنان که جریان مذکور در حالی که نسبت به حقانیت اندیشه‌های غربی تردید داشته، به کارآمدی عینی الگوهای غربی باور دارد.

الگوی سکولاریسم اسلامی تجربه جدیدی در جهان اسلام نبوده و مسبوق به سابقه می‌باشد. تجربه تاریخی الگوی مذکور به روشنی گواه آن است که در نهایت، آموزه‌ها به نفع برنامه‌ها فراموش شده یا مصادره می‌شوند. اساساً غرب نیز در قرون اخیر، بیشترین تأثیر بر جهان اسلام را از طریق تغییر الگوی زیستی آنها داشته است. نمونه بارز و آشکار الگوی مذکور را به همراه نتایج عملی‌اش در ترکیه فعلی می‌توان مشاهده کرد.

مبنای نظری این دیدگاه، امکان تفکیک آموزه‌ها (منظومه اعتقادی) و برنامه‌ها (الگوی زیستی) در اسلام و غیر آن می‌باشد. به عبارت دیگر بر اساس دیدگاه مذکور، نه اسلام پدیده‌ای ارگانیک بوده و نه تجدد؛ و لذا می‌توان از تلفیق بخش‌هایی از اسلام با بخش‌هایی از غرب، نوعی سبک زندگی جدید به دست آورد! اقتضای عملی مبنای مذکور نیز، عدم مطابقت ضروری میان نظر و عمل می‌باشد؛ امری که در فلسفه اسلامی

۱. به نظر می‌رسد امریکا در صدد است تا تجربه غرب در پایان جنگ جهانی اول درباره جهان اسلام - که منجر به تجزیه امپراتوری اسلامی شد - و نیز تجربه‌های بعدی آن درباره تجزیه شبه قاره هند (به پاکستان، بنگلادش و کشمیر) و حتی تجزیه کشورهای اسلامی درون شوروی سابق را یک‌بار دیگر در جغرافیای خاورمیانه اسلامی تکرار کند و از همین رو، طرح «خاورمیانه جدید» را رایج کرده که بر اساس آن، خاورمیانه اسلامی به کشورهای کوچک‌تر از شرایط کنونی خود تقسیم می‌شود. واقعیت این است که نتایج موج اخیر بیداری اسلامی در جهان عرب را از جهتی می‌توان در تضاد کامل با نتایج طرح امریکایی «خاورمیانه جدید» دانست؛ چرا که در حالی که طرح مذکور به دنبال تجزیه خاورمیانه اسلامی به کشورهای کوچک‌تر از وضع کنونی خود می‌باشد، نتایج ناشی از موج اخیر بیداری اسلامی بیانگر آن است که کشورهای اسلامی نه تنها تجزیه نشده‌اند، بلکه ضمن تحفظ بر مرزهای ملی خود، با تأکید بر استراتژی وحدت اسلامی، به فراروی از مفهوم «ملت اسلامی» به سوی «امت اسلامی» روی آورده‌اند.

۲. به عبارت دیگر در حالی که در پان عربیسم گذشته، از طریق اولویت دادن به مبارزه خارجی (استعمار) دغدغه اصلاح داخلی (ملی) وجود داشت، در پان عربیسم جدید از طریق اولویت دادن به مبارزه داخلی (استبداد)، دغدغه اصلاح خارجی (روابط بین‌المللی) وجود دارد.

باید توجه داشت که گفتمان اسلام‌گرایی ایران تنها الگوی اسلام‌گرایی موجود نیست، بلکه علاوه بر آن، گفتمان اسلام‌گرایی ترکیه و نظریه سکولاریسم حداقلی و گفتمان اسلام‌گرایی عربستان و جنبش سلفی نیز وجود دارد که در این میان، الگوی سلفی به دلیل ناکارآمدی‌اش حداقل در عربستان (آل سعود) و افغانستان (طالبان) هیچ جاذبه‌ای برای اسلام‌گرایان نخواهد داشت

و غربی به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. ج. انقلاب‌های عربی به مثابه اسلام انقلابی: بر اساس دیدگاه مذکور، تجربه زیست‌التقاطی جهان اسلام با الگوهای زیستی غربی نشان داده که هر چه مسلمانان از اسلام و برنامه‌های آن فاصله بگیرند، نه تنها مشکلات آنها کمتر نشده که بیشتر هم می‌شود. از این رو، آنها به این نتیجه رسیده‌اند که یا باید زنگی زنگ یا رومی روم باشند. واقعیت این است که اسلام و فرهنگ آن در کشورهای اسلامی بسیار ریشه‌دارتر و عمیق‌تر از غرب و فرهنگ آن می‌باشد. این امر بدین معنی است که در

گزینش میان اسلام و غرب، به‌طور طبیعی گرایش عمومی به جریان اسلامی خواهد بود؛ به‌ویژه اینکه تجربه تاریخی نیز گواه است که ملت‌های مسلمان برای نیل به اسلام، مقابله‌های فراوانی با جریان‌های غربی داشته‌اند.

به نظر می‌رسد انقلاب‌های عربی را باید در پنهانی‌ترین و عمیق‌ترین ریشه‌های هویتی‌شان مورد مطالعه قرار داد. مطالعه انقلاب‌های مذکور از منظر هویت، این پرسش را ایجاد می‌کند که هر یک از دو گفتمان اسلام و تجدد چه جایگاهی در هویت قومی اعراب معاصر دارند. بیشتر متفکران مسلمانی که در پرسش مذکور تأمل داشته‌اند، بر این باور شده‌اند که تجدد هرگز نتوانسته به هسته هویت اسلامی راه یابد. در مقابل، برخی دیگر از آنها بر این باور شده‌اند که تجدد اگر هم به بخشی از هویت مسلمانان تبدیل نشده باشد، حداقل به عنوان چالشی اساسی بر سر هویت اسلامی قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد هویت انقلاب‌های عربی معاصر را باید ترکیبی از اسلامیت و عربیت دانست. طرفه اینکه از الزامات بسط انقلاب‌های مذکور، فاصله گرفتن از هویت عربی و نزدیک‌تر شدن به هویت اسلامی است؛ چرا که تأکید بر عربیت باعث می‌شود دامنه

۱. در پاسخ به دیدگاه سکولاریست‌های اسلامی، طرفداران اسلام انقلابی بر این باورند که اولاً جریان بیداری اسلامی - که خود معلول اسلام سیاسی است - به‌طور موقت می‌تواند از محصولات تمدنی مدرن (غربی) در جهت آرمان‌های خود بهره‌برد و از این طریق، سطح چالش را حداقلی کند؛ ثانیاً به‌رغم ورود پرهمینه و فراگیر فرهنگ غرب به درون عالم اسلامی، غنا، عمق و تبار تاریخی فرهنگ اسلامی همچنان قادر است تا بر چالش‌های ناشی از اقتضانات مدرنیته فرهنگی و سیاسی فائق آید.



صدور آنها بسیار محدود شود، همچنان که توفیق و پیروزی آنها مقتضی مشارکت افکار عمومی بیشتری در پیشبرد اهدافشان می‌باشد. نکته اینجاست که ایجاد وفاق اجتماعی بر سر اهداف انقلاب‌های مذکور، بیش از هر عاملی با عامل «اسلام» ممکن می‌شود؛ زیرا عامل «عرو بیت» در بهترین شرایط تنها بخشی از افکار عمومی اسلامی را می‌تواند با خود همراه کند و عامل «تجدد» نیز به دلیل خودآگاهی تاریخی مسلمانان، از آنجا که به عنوان عاملی خارجی و گره خورده با پدیده استعمار محسوب می‌شود، از کمترین اقبال عمومی در جهان اسلام برخوردار است و دیگر عوامل نیز چنان کم‌تأثیرند که حتی کسانی که به منظور کم‌رنگ کردن اسلام در انقلاب‌های مذکور، دغدغه طرح آنها را دارند، از این کار صرف نظر نموده‌اند.

### چشم‌انداز بیداری اسلامی

به میزانی که بیداری اسلامی به لحاظ کمی گسترش یابد و به لحاظ کیفی تشدید شود، به همان میزان نیازمند پایگاه فکری و نرم‌افزاری است که ظرفیت حداکثری کردن جریان بیداری اسلامی را داشته باشد. واقعیت این است که پیچیدگی‌های تمدنی امروزی از یک‌سو و توافق جمعی مستکبران جهانی علیه کلیت جهان اسلام (به‌رغم همه تضادهای درونی‌ای که خود دارند) از سوی دیگر، حداکثری شدن بیداری اسلامی را تبدیل به امری محتوم کرده است. به عبارت دیگر جهان اسلام برای بقا و تداوم خود ناگزیر از استحصال حداکثری ظرفیت‌هایش می‌باشد. واضح است که استحصال حداکثری ظرفیت‌ها به نوبه خود مستلزم همکاری حداکثری همه مسلمانان می‌باشد و شرط همکاری همه مسلمانان در حداکثری شدن بیداری اسلامی، تلاش برای نیل به «عقلانیت جامع اسلامی» - مرکب از عقلانیت‌های خردتر اسلامی با ویژگی‌های کارآمد بودن، مشروع بودن و غنی بودن - می‌باشد. بر این اساس، توجه به ظرفیت‌های ذیل حایز اهمیت خواهد بود:

۱. با کمی مسامحه شاید بتوان از «تاریخ اسلام» به عنوان «تاریخ تسنن» نیز یاد کرد؛ چراکه در سراسر تاریخ اسلام، به‌جز مقاطع معدود و محدودی حاکمیت سیاسی در اختیار تسنن بوده است. از این‌رو، فقه تسنن - هر چند از مواهب آزادی و حریت فقه شیعه برخوردار نبوده و البته همین خصیصه باعث شده تا برخی از ظرفیت‌های آن هرگز فعال نشود - به‌رغم این، همراهی و همجواری آن با حاکمیت سیاسی باعث غنا و کارآمدی نسبی آن در حوزه مصالح عمومی شده است. واقعیت این است که در مقام حکومت و



در فقدان یک «فقه‌المصلحه» غنی شده، ضرورت‌های پراگماتیک قادر خواهند بود تا به راحتی بر چهار چوب‌های احکام اولیه فقهی فائق آیند. از این رو، به نظر می‌رسد توجه به ظرفیت فقه‌المصلحه تسنن - که متضمن طیفی از استدلال‌ها و نیز تجربه تاریخی زیادی می‌باشد - برای رویارو شدن با ضرورت‌های پراگماتیک معاصر ضروری باشد.

۲. فقه تشیع هر چند به دلیل در حاشیه بودن تشیع در تاریخ اسلام، کمتر فرصت همجواری با حاکمیت سیاسی پیدا کرده (و به همین علت، حداقل در حوزه فقه‌المصلحه ورودی متأخر داشته)، از دو جهت دیگر بر فقه تسنن امتیاز دارد: نخست از این رو که برخلاف فقه تسنن که پشتوانه روایی‌اش تنها روایات منقول از نبی اکرم (ص) می‌باشد، فقه تشیع علاوه بر اینکه تمامی پشتوانه روایی فقه تسنن را در اختیار دارد، به گنجینه عظیمی از روایات امامان معصوم شیعه نیز متصل است که این امر باعث غنای ویژه و حداکثری شدن آن شده است. به عبارت دیگر فقه تسنن از بسیاری از مبانی، اصول و راه‌کارهایی که در روایات اختصاصی شیعه وجود دارد، محروم می‌باشد که لازم است در مواجهه حداکثری جهان اسلام با غرب، ظرفیت حداکثری فقه شیعه به ظرفیت حداقلی فقه تسنن ضمیمه شود و دوم از این رو که فقه شیعه به دلیل عدم وابستگی‌اش به ساختار سیاسی، با رویکردی کاملاً آزاد به مباحث نگریسته است. در واقع، فقه شیعه از سویی به دلیل اینکه کمتر دغدغه حل اقتضانات عرصه عمل را داشته (چون عرصه عمل به صورت حداکثری در اختیار تسنن بوده) و از سویی به دلیل اینکه وابسته به حاکمیت نبوده از آزادی به مراتب بیشتری نسبت به فقه تسنن برخوردار بوده و همین امر باعث شده تا تفقه در آن پررنگ‌تر از مصلحت‌سنجی‌های عرفی باشد. از این رو، به نظر می‌رسد منظومه فقهی شیعه در مقایسه با منظومه فقهی تسنن ناب‌تر و خالص‌تر بوده و برای پیش‌برد تئوری «بازگشت به خویشتن» مناسب‌تر باشد.

۳. در خصوص نسبت نظر و عمل از گذشته تاکنون دیدگاه‌های متفاوتی ارایه شده که در برخی از آنها، عرصه عمل مایه تقویت پسینی دیدگاه‌های نظری، در برخی دیگر، عرصه عمل به مثابه آزمایشگاه دیدگاه‌های نظری و امروزه، عرصه عمل به مثابه خاستگاه و بستر تکوین معرفت‌های نظری معرفی شده است. بر اساس هر کدام از دیدگاه‌های سه‌گانه فوق، از آنجا که حضور تسنن هم به لحاظ گستره و هم به لحاظ کمیت انسانی در تاریخ اسلام بیشتر از تشیع بوده، ظرفیت علمی گسترده‌تر و بیشتری را تجربه کرده است. به عنوان مثال در قرون اخیر و در مواجهه با دنیای غرب، مواجهه دنیای تسنن به لحاظ گستره و کمیت انسانی به مراتب بیشتر از مواجهه تشیع بوده و همین امر باعث



شده تا در مقیاس وسیع تری مواجهه مذکور را تجربه کند. مؤید این نظر نیز حجم بسیار وسیعی از کتاب‌هایی می‌باشد که در جهان اسلام سنی در خصوص مواجهه اسلام و غرب نگارش شده که در مقایسه با کتاب‌های جهان اسلام شیعی به مراتب بیشتر می‌باشد. به عنوان مثال در حالی که در جهان تشیع در خصوص مسئله شرق‌شناسی تعداد کتاب‌های اندکی نگارش شده، در جهان تسنن بیش از یک صد جلد کتاب در این خصوص نگارش یافته است. از این رو، برای مواجهه حداکثری جهان اسلام با غرب، تجربه تاریخی تسنن به مثابه یک منبع عظیم معرفتی باید مورد استفاده قرار گیرد.

۴. متأسفانه به دلیل سنگینی سایه برخی اختلافات عقیدتی - که به نوبه خود دو تاریخ زاویه‌دار از یکدیگر را برای شیعه و سنی رقم زده - هیچ‌گاه شناخت و ارتباط صحیح و واقعی بین دو فرقه مذکور برقرار نشده است و این مسئله باعث شده تا در هر دو گروه، شناخت عینی (انضمامی) جای خود را به شناخت‌های ذهنی (انتزاعی) بدهد. این در حالی است که پروژه بیداری اسلامی جز در سایه یک ارتباط تنگاتنگ و شناخت انضمامی تشیع و تسنن از یکدیگر ممکن نخواهد بود. به عبارت دیگر لازم است سه‌گانه «تعارف، تعرف و اعتراف» در فرآیند ارتباط‌گیری شیعه و سنی به درستی تحقق یابد. منظور از تعارف، شناخت و ارتباط‌گیری اولیه و خارج از چهارچوب‌های صرفاً کتابخانه‌ای،<sup>۱</sup> منظور از تعرف، شناخت دقیق و منصفانه عقاید و تاریخ اجتماعی - سیاسی دو گروه و منظور از اعتراف، اذعان به کاستی‌ها و نیاز به یکدیگر می‌باشد. به نظر می‌رسد در سایه این ارتباط متواضعانه تشیع و تسنن، امکان انتقال ظرفیت‌های هر یک از دو گروه به جانب دیگری به سهولت ممکن می‌شود.

۵. جهان تسنن از سویی به لحاظ کمیت انسانی، گسترده‌تر از جهان تشیع بوده و از

۱. به عنوان مثال بر اساس شناخت صرفاً کتابخانه‌ای، تشیع بر این باور است که اهل سنت به لحاظ کلامی شورش بر حاکم جائز نمی‌دانند و از این رو، در تحلیل ماهیت این موج اخیر بیداری اسلامی که معطوف به اعتراض به حاکمان می‌باشد، آن را خروج از عقیده کلامی اهل سنت دانسته یا تبیین‌های غیر واقعی می‌کنند. این در حالی است که واقعیت این است که اعتقاد به نفی خروج بر حاکم جائز در مقاطع تاریخی محدود و بیشتر در شرایطی نسبتاً معقول صورت گرفته است. به عبارت دیگر اعتقاد مذکور بیش از آنکه یک «قضیه حقیقیه» باشد، یک «قضیه شخصی و خارجیه» بوده است و بر این اساس، بیداری اسلامی اخیر در خاورمیانه نه یک «استثنا» بر تاریخ کلام سیاسی اهل سنت، بلکه یک «قاعده» می‌باشد. به‌ویژه اینکه به لحاظ تاریخی نمونه‌های متعددی وجود دارد که اندیشمندان اهل سنت به هنگام مواجه شدن با حاکمان جائز، با استفاده از برخی عناوین فقهی - کلامی دیگر که قیام علیه آنها را جایز می‌دانسته، مشکل خود را حل کرده‌اند. به عنوان مثال ابن تیمیه با «کافر خواندن» آن دسته از حاکمان اسلامی که با مغول‌ها همکاری داشتند، فتوای قیام علیه آنها را صادر کرد؛ یا فقهای خوارج از آنجا که ارتکاب کبیره را باعث «خروج از اسلام» می‌دانند، قیام علیه حاکمان جائزی که مرتکب کبیره می‌شوند را جایز می‌دانند؛ همچنان که سید محمد قطب با این استدلال که فاصله گرفتن از اسلام، باعث بازگشت «عصر جاهلیت» می‌شود، فتوای جهاد علیه حاکمان دوره جاهلیت مدرن را صادر کرد و...

قرائن و شواهد همه گواه بر این هستند که ملت‌های بیدار شده اسلامی در آینده به دام الگوهایی که اینک برای حذف آنها قیام کرده‌اند نخواهند افتاد. از این رو، به جرئت می‌توان گفت که آینده‌پنداری اسلامی، بی‌شک الگوی اسلام انقلابی خواهد بود؛ هر چند الگوی مذکور ضرورتاً بر متناظرهای الگوی انقلاب اسلامی ایران تطبیق نخواهد داشت

سویی در گستره زمانی - مکانی وسیع‌تری با غرب مواجهه داشته و حتی بیشتر از تشیع هم مورد استثمار آن قرار گرفته است و همین ویژگی‌ها باعث شده که سلب غرب در آن، حداقل به لحاظ کمی بیشتر از جهان تشیع وجود داشته باشد. شرایط کنونی جهان اسلام سنی به گونه‌ای است که در مرحله «انتخاب بزرگ» میان سطحی بالاتر از اسلام فعلی‌اش و سطحی بالاتر از تجدد فعلی‌اش قرار گرفته است. در چنین شرایطی به میزانی که نهضت نقد غرب در آن پررنگ شود، به همان میزان انتخاب اسلام سهل‌تر می‌شود. واقعیت این است که ظرفیت حقیقتاً بالای نقد غرب در جهان تسنن،

سرمایه مفیدی برای این مرحله - که دوران گذار جوامع سنی به سوی سطحی بالاتر از اسلام می‌باشد - می‌تواند باشد. به عبارت دیگر شاید طرح‌های صرفاً اثباتی اسلامی (که در جهان تشیع نسبت به تسنن اشباع شده‌تر می‌باشد) برای این مرحله جوامع سنی چندان سودمند نباشد؛ بلکه به نظر می‌رسد بهتر از همه، ارایه طرح‌های ترکیبی (سلبی - اثباتی) باشد به گونه‌ای که بتوان ظرفیت گذار<sup>۱</sup> از وضع موجود به مطلوب را ممکن و تسریع کند. به عبارت دیگر طرح‌های تأسیسی همواره پس از طرح‌های تهذیبی (اصلاحی) مفید خواهند بود.<sup>۲</sup>

۶. مواجهه طولانی‌مدت جهان اسلام سنی با مظاهر مختلف غرب، باعث شده تا آنها نسبت به چهره‌های سالوسی گوناگون غرب (اعم از چهره کلامی، فکری، سیاسی، اقتصادی و نظامی آن) هوشیار گردند. به رغم این، جهان اسلام سنی برای گذار نهایی از غرب لازم است تا برای دو پرسش اساسی ذیل، پاسخی درخور اطمینان پیدا کند: نخست اینکه نظر به فقدان یک رهبر جامع و مورد اتفاق در عالم تسنن (به گونه‌ای که

۱. به عنوان مثال می‌توان به ارتقای ظرفیت قانونی (نهادی) جوامع اسلامی برای حداکثری کردن مدیریت دینی اندیشید. بسیار طبیعی است که اگر در حقوق اساسی و حتی حقوق عادی، نقش مذهب پررنگ شود یا از مفاهیم اساسی دینی به الزامات و اقتضات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنها - که بسیار متفاوت از متناظرهای غربی‌شان هستند - از طریق راهبردی کردن پژوهش‌های بنیادین توجه داده شود یا... ظرفیت گذار فعال می‌شود.  
 ۲. البته به نظر می‌رسد پروژه بیداری اسلامی در کلیت خود (اعم از ظرفیت‌های شیعی و سنی) اینک با گذار از مرحله اصلاح‌گری وارد مرحله احیاء خود شده است؛ با این همه ظرفیت جوامع سنی به تنهایی به اندازه‌ای نیست که بتواند صرفاً با کمک طرح‌های ایجابی حرکت تکاملی خود را رقم زند.





همه جریان‌های متکثر سنی بتوانند و بخواهند در ذیل آن قرار گیرند)، خلأ رهبری بیداری اسلامی در کشورهای اسلامی سنی از چه طریقی باید پر شود؟ دوم اینکه با توجه به وجود و نفوذ روشنفکران غرب‌گرا در جوامع اسلامی سنی، چگونه می‌توان از اسلامیت بیداری صیانت نموده و مانع از رهبری آنان شد؟ نظر به رشد خودآگاهی تاریخی - مذهبی مسلمانان سنی که باعث شده تا به‌طور نسبی از مانع تعصبات قومی - مذهبی برهند، شایسته است که آنها - همان‌گونه که دکتر بابی سعید در کتاب *هراس بنیادین خود پیشنهاده* داده - حداقل در دوره گذار مذکور، رهبری تشیع را پذیرا باشند. ۷. متأسفانه به‌رغم اینکه تسنن واجد یک تاریخ پر و اشباع‌شده می‌باشد، به دلیل مبهم بودن آینده این تاریخ در نظرگاه اعتقادیشان، هرگز تاریخ مذکور برای حرکت در جهت آینده غنا ندارد. این امر باعث شده تا افق حیات برای جامعه تسنن در بهترین شرایط، «وضعیت حال» آنها باشد و بدتر اینکه به دلیل وضعیت برتر تسنن در گذشته و انحطاط آن در قرون اخیر، بسیاری از اهل سنت گرفتار «نوستالوژی گذشته» گشته‌اند و یکی از دلایل رواج اندیشه‌های سلفی در جوامع تسنن نیز همین گذشته‌گرایی آنها می‌باشد. در مقابل، تشیع به دلیل اعتقاد خاص<sup>۱</sup> به آموزه مهدویت، تمامی تاریخ گذشته و حال خود را در نسبت با فردا و آینده تاریخ تنظیم و تفسیر کرده است. از این‌رو، برای حرکت به آینده، هم شرایط روانی تشیع مساعدتر از تسنن است (چراکه تسنن یا به «عادت حال» یا به «نوستالوژی گذشته» گرفتار آمده) و هم شرایط فکری آن (چراکه وقتی باور مهدویت در اندیشه تسنن، اجمالی و در اندیشه تشیع، تفصیلی می‌باشد، آینده نیز در ذهنیت تسنن، مبهم و اجمالی و در ذهنیت تشیع، روشن و تفصیلی حضور دارد). چشم‌انداز بیداری اسلامی بی‌شک نیازمند به نرم‌افزارهایی است که قادر است گزارش شفاف‌تر و تفصیلی‌تری از آینده ارائه دهد. از این‌رو، برای چشم‌انداز بیداری اسلامی، لازم است گذشته تورم‌یافته تسنن به آینده به تفصیل رسیده تشیع پیوند زده شود.

البته توجه به این نکته لازم است که بدانیم حرکت به سوی آینده به لحاظ نظری صرفاً نمی‌تواند بر ترکیبی از آموزه‌ها و ظرفیت‌های شیعی و سنی استوار گردد. به عبارت

۱. لازم به ذکر است که همه اهل سنت نیز به حکومت حضرت مهدی (عج) در پایان تاریخ قائل می‌باشند و در حالی که بسیاری از آنها بر این باورند که هنوز ایشان ولادت نیافته‌اند، حتی برخی از آنها از جمله محمدبن طلحه شافعی در کتاب *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول*، سبط ابن جوزی حنفی در کتاب *تذکره الخواص*، عبدالوهاب شعرانی در کتاب *البیواقیات والجواهر*، ابن حجر هیثمی در کتاب *الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع والزندقه*، متقی هندی، صاحب کتاب *البرهان علی علامات مهدی آخر الزمان* و... قائل به ولادت آن حضرت نیز هستند. با این همه، تفاوت‌های دیدگاه اهل سنت و تشیع در خصوص ایشان به گونه و به اندازه‌ای است که منجر به شکل‌گیری دو نوع برنامه فردی - اجتماعی می‌شود.

دیگر منبع مولد پروژه بیداری اسلامی برای حرکت به سوی آینده، صرفاً گنجینه‌ای ترکیبی از ظرفیت‌های شیعی و سنی - که بدون نظم منطقی در کنار یکدیگر چیده شده‌اند - نمی‌تواند باشد، بلکه لازم است ظرفیت‌های مذکور سامان‌دهی و اولویت‌بندی شوند. بدین معنی که لازم است سهم حضور هر یک از ظرفیت‌های ذکر شده در موارد چهارگانه فوق، به کمک یک منطق و عقلانیت روشن و مقبولی مشخص شود. منطق سامان‌ده، خود، «هسته سخت» این منبع خواهد بود و نکته اینجاست که این هسته سخت، خود باید بخشی از همان ظرفیت‌های کشف‌شده در تشیع و تسنن باشد. در این صورت، فروض ذیل قابل تصور است: هسته سخت بیداری اسلامی، ظرفیت‌های تشیع باشد و در پیرامون آن ظرفیت‌های تسنن قرار گیرد، یا هسته سخت بیداری اسلامی، ظرفیت‌های تسنن باشد و در پیرامون آن ظرفیت‌های تشیع قرار گیرد یا هسته سخت بیداری اسلامی، تلفیقی از ظرفیت‌های تشیع و تسنن باشد. به نظر می‌رسد تکلیف این مسئله بیش از آن که به صورت اعتباری و قراردادی حل شود، به توانمندی و کارآمدی واقعی ظرفیت‌های اشاره‌شده بستگی دارد، ولی آنچه مسلم است این است که از آنجا که تسنن و به طریق اولی تشیع در قامت یک منظومه و شبکه معرفتی - اجرایی حضور دارند، هسته سخت بیداری اسلامی، الگوی تلفیقی ظرفیت‌های این دو نخواهد بود، بلکه یا تسنن یا تشیع ضرورتاً در هسته این حرکت قرار خواهند گرفت. منظور از هسته نیز در این خصوص، نه تقلیل پروژه بیداری اسلامی به یک فرآیند مکانیکی، بلکه این است که جهت‌گیری‌های کلی پروژه مذکور را ناگزیر باید یکی از دو منظومه تشیع و تسنن ایجاد و مدیریت کند و در این صورت، در پایان و مرحله واپسین پروژه بیداری اسلامی، بی‌شک پیرامون با هسته به وحدت و یگانگی رسیده و در هسته جذب و هضم می‌شود. با این همه، فرآیند حرکت از «موقف» کنونی جریان‌های اسلامی تا نیل به «افق» آن نیازمند تبیین دقیق می‌باشد. به عنوان مثال این مسئله که روشنفکران سکولار یا روشنفکران دینی در فرآیند مذکور چه نقش و جایگاهی را خواهند داشت یا اینکه ممیزات عقیدتی شیعه و سنی در فرآیند مذکور به چه میزان اهمیت می‌یابند یا اینکه رهبری امت گسترده اسلامی و هسته نزدیک به آن با چه فرآیندی انتخاب شده و نحوه اعمال مدیریت آن چگونه خواهد بود و... از جمله مسائلی هستند که پاسخ‌های تفصیلی به آنها چشم‌انداز بیداری اسلامی را شفاف‌تر می‌کند.

چشم‌انداز بیداری اسلامی از دو جهت جبهه جریان اسلام‌گرا را تیز و شفاف می‌کند: نخست از جهت مواجهه جریان مذکور با جریان وابسته به غرب و دوم از جهت مواجهات





درون پارادایمی.<sup>۱</sup> در خصوص مواجهه نخست باید گفت که به نظر می‌رسد جریان اسلام‌گرا در مواجهات آینده خود با جریان‌های غرب‌گرا باعث می‌شود تا جریان مذکور دائماً ناگزیر از انتخاب‌هایی باشد که در نتیجه آنها از وضعیت بینابینی کنونی‌اش خارج شود. واقعیت این است که جریان غرب‌گرا در درون جوامع اسلامی وضعیتی دارند که مصداق «از اینجا رانده و از آنجا مانده» هستند و مواجهات حداکثری آنها با جریان اسلام‌گرا در نهایت باعث می‌شود تا آنها در یکی از دو وضعیت اینجا (عالم اسلامی) یا آنجا (عالم غربی) استقرار یابند. در خصوص مواجهه دوم نیز باید گفت که هم منطق عقل و هم ادله و قرائن نشان از آن دارند که جریان اسلام‌گرا در فرآیند بسط و به تفصیل رسیدن خود «سیری از تفرقه به وحدت» را طی خواهد کرد. به عبارت دیگر مجموعه جریانات اسلام‌گرا در فراز و نشیب مقاومت به صورت حداکثری به این عقلانیت خواهند رسید که باید کثرت افتراقات و اختلافات را رها کرده و به وحدت برسند. وحدت مذکور، برخلاف مراحل پیشینش که بیشتر نظری و کمتر عملی بوده، بیشتر از ضرورت‌های مقام عمل حاصل شده تا از ضرورت‌های مقام نظر.

مقام عمل برخلاف مقام نظر، به ضرورت، مقامی انحصار‌گرا و نه شمول‌گراست؛ بدین معنی که در مقام عمل نمی‌توان همزمان الگوهای متعددی را در مورد واحدی اجرا کرد. از آنجا که الگوها و مدل‌ها به مثابه یک سیستم و منظومه عمل می‌کنند و سیستم‌ها نیز نسبت به عناصر خارج از خود «بشرط لا» هستند، جریان بیداری اسلامی هر چند در مراحل نخستین ائتلافی‌اش و قبل از اینکه به معنی دقیق کلمه سیاق سیستمی به خود بگیرد، ممکن است در قالب یک الگوی ترکیبی حضورش را تداوم بخشد، اما در نهایت وقتی کاملاً تبدیل به یک سیستم و منظومه منسجم شود، ناگزیر از منطلق یکی از دو جریان شیعی و سنی تبعیت خواهد کرد. به لحاظ درون‌مذهبی، شیعه بر این باور است که جریان بیداری اسلامی در آخرین مرحله خود به هضم تسنن در درون پارادایم تشیع خواهد انجامید.

۱. در واقع، وجه نیاز مبرم کشورهایی که موج اخیر بیداری اسلامی را به راه انداخته‌اند، حرکت در دایره‌ای است که به صورت نهادی دغدغه‌هایی که برای آنها انقلاب کرده‌اند را تحقق بخشد. به عبارت دیگر «وجه مشترک و مهم‌ترین مشکلی که این کشورها با آن مواجه هستند، مرحله دولت‌سازی و ایجاد ساختارهای حقوقی و سیاسی جدید است. مسئله کنونی این کشورها شکل‌گیری ساختارهایی است که با فرآیند توسعه و پیشرفت و آرمان‌ها و اعتقاداتی که مردم این کشورها برای آن انقلاب کرده‌اند سازگار و هماهنگ باشد. به طور خلاصه می‌توان این گزاره را فرآیندی نامید که طی آن این کشورها از وضع موجود به وضع مطلوب حرکت می‌کنند. در این فرآیند، مهم‌ترین مشکلی که بر سر راه این کشورها وجود دارد، بحث نهادسازی و ایجاد ساختارهای حقوقی از جمله قانون اساسی و شکل‌دهی ساختارهای سیاسی و مکانیسم‌هایی است که باید برای اداره کشور در راه توسعه و پیشرفت ایجاد شود». جواد اطاعت، «اسلام، دموکراسی نظام سیاسی در خاورمیانه و شمال آفریقا»، *آرمان* (سال نامه ۹۰)، ص ۱۵۲.

از سوی دیگر چشم‌انداز بیداری اسلامی در یکی از دو الگوی اسلام سکولار و اسلام انقلابی قابل حصر می‌باشد که هر چند در مراحل میانی، عملاً شاهد تلفیقی از دو الگوی مذکور باشیم، اما به نظر می‌رسد در نهایت گریزی از انتخاب یکی از آنها و تن دادن به الزامات رفتاری مناسب همان گزینه نخواهد بود. اسلام سکولار، اسلامی است که تلاش می‌کند تا همه ظرفیت‌های اسلامی را به نفع سکولاریسم مصادره کند. به عبارت دیگر اسلام سکولار، الگویی از سکولاریسم است که در متن جوامع اسلامی امکان حیات دارد. نمونه بارز این نوع اسلام در عصر حاضر، اسلام ترکیه می‌باشد. این در حالی است که اسلام انقلابی در صدد مصادره کردن عرصه‌های مختلف سکولاریسم به نفع اسلام ناب می‌باشد به گونه‌ای که امکان حیات آن در عمق جوامع سکولار وجود داشته باشد. نمونه بارز این نوع اسلام در عصر حاضر، اسلام ایران می‌باشد. بر این اساس، شکل نهایی بیداری اسلامی در آینده پس از مواجهه حداکثری اسلام ایران و اسلام ترکیه با یکدیگر و غلبه یکی و شکست گسترده دیگری به وجود خواهد آمد. البته، قرائن و شواهد همه گواه بر این هستند که ملت‌های بیدار شده اسلامی در آینده به دام الگوهایی که اینک برای حذف آنها قیام کرده‌اند نخواهند افتاد. از این رو، به جرئت می‌توان گفت که آینده بیداری اسلامی، بی‌شک الگوی اسلام انقلابی خواهد بود؛ هر چند الگوی مذکور ضرورتاً بر متناظرهای الگوی انقلاب اسلامی ایران تطبیق نخواهد داشت (اگر چه به نظر می‌رسد شباهت‌های آنها حداکثری خواهد شد).

